

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

بفرموده سزاتن او برگرفتند و این معنی مردم بعد از کمال خود نشاند

۵۴۹۸

جلوس وندی در مملکت چین پنج هزار و پانصد و نود و پنجاه سال بعد از بسطوط آدم علیه السلام بود

وندی فرزند ارجند موندی است که شرح حالش مرقوم افتاد آنگاه که موندی رحمت از این جهان بدر برد و بجای پدرش با تاج و کمر شد و در مملکت چین فرمانش روان گشت و عمالی خویش را در ممالک تبت و ختا و ختن و ماچین باز داشت و هوا خوانان دولت را حاضر آن مردم که با سوندی پیمان خودت داشتند پاداشش بیکو کرد و چون مدت شش سال از سلطنت او گذشت بزرگان حضرت را فریبم کرده انجمنی ساخت و فرزند پیر و منزه خود جنسندی را در محضر ایشان ولایت عهد داده جای پرداخت

۵۴۹۹

جلوس فیروز بن هرمز در ایران پنج هزار و چهارصد و نود و نه سال بعد از بسطوط آدم بود

فیروز بن هرمز بکرم ولایت عهد بعد از نرسی بکری مملکت شد و اراضی ایران را تحت فرمان آورد و در مکران و کان عم بعد از عم حکم او را مطیع و منقاد شدند لاجرم فیروز را که سلطنت رونق آمد و عمالی خویش را در ممالک ایران و بابل و دیار بکر برکاشت و اراضی کرجهان و ارمن را بکران که مردی ده در بود سپرد و فرمان داد که لشکری ساز کرده بسوی ابدن الروم و مملکت شام تاخت کند و آن بلاد و امصار را تحت تصرف آورده عمالی دولت روم را از اراضی مقدسه اخراج فرماید و کمران بر حسب فرمان لشکری چون ریک پابان از اراضی آذربایجان و کرجهان فریبم کرده بعزم تنخیر شام خمیه بیرون زد و اینجور چون در مملکت ایلیا پراکنده شد امرای شور تها نه روم ساز لشکر کرده سنیلارا بسپار لاری بگریزند و برای جنگ کمران نامور ساختند چنانکه در ذیل قصه دولت روم مرقوم شد با بجهت ایلیا بکران چندین مصاف داد و اول از تنخیر شام منع فرمود و از این روی که خود عزم سلطنت روم داشت و بدان مر بود که دولت جمهور را براندازد و در جنگ کمران چندان نپایید و برویته الکبری مرجهت کرده بسپم در اینجا در گذشت چنانکه غمیزت مرقوم خواهد شد مع القصد فیروز پادشاهی بی باک و ظلم پیشه بود چون در کار سلطنت اطمینان یافت هرگز جانب ظلم و غمیزت فرو نگذاشت چندانکه کار بر مردم صعب گشت لاجرم مردم از هر جانب فریبم شده در دراز الملک ری بریک بشوریدند و او را از تخت سلطنت بزیر آورده در برده جهان پیش میل کشیدند و او را از پادشاهی معزول کرده فرزند پیر و مندهش بلاش را بجای او نشانیدند و مدت سلطنت او در ایران هفده سال بود

۵۵۰۰

مرجهت سیلاب روم پنج هزار و پانصد سال بعد از بسطوط آدم بود

چون سیلاب در مملکت روم با نیرو شد و روزی چند آسوده نبشت خبر بد آوردند که روزگار مریش بنهایت شد و در حوالی روم مریش گشته در گذشت و جسد او را با خاک سپردند سیلاب از این خبر نیک شاد گشت و حکم داد تا جسد مریش از خاک بر آورده با آتش سوخت چون خاطر از جانب مریش مطمئن ساخت دیگر باره ساز سپاه کرده برای رزم کمران از روم بیرون شد و کشتیهای جنگی در آب رانده از ساحل بحر شام سر برد کرده بدان اراضی در آمد و جنگ مملکت ارمن و کرجهان نمود و از آن سوی کمران بفرمان فیروز بن هرمز که در این وقت سلطنت ایران داشت با سپاه آذربایجان و ارمن با استقبال جنگ سیلاب بیرون شد در اراضی ازن روم هر دو لشکر با هم دوچار شدند و جنگ در آمد و چندین مصاف دادند و پیچیک را غنیمت بود عاقبت الامر قرار بداد شد که کمران دست از تنخیر ممالک شام باز دارد

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

و پای در دامن خویش چید و سیلا بارش خویش مجت کذب سیکو نه پمان دادند و سیلا بشام آمده کار آن از آنجا
 بنق کرد و از آنجا بروم آمد و دوستان خود را همدست کرده در قلع و قمع دشمنان پرداخت و انکسار که با شاق
 رئیس با او مخالفت کرده بودند یک یک را بدست آورده کینفر نمود آنگاه امرای مشورتخانه را خیف همی کرد تا بکلیت
 از درجه اعتبار ساقط شدند پس برای آنکه مردم بر شورش و کونیند سیلا میخواهد پادشاه شود از این روی چون امیر
 مشورتخانه را از میان برداشت چند تن از دوستان خود را آورده در مشورتخانه جای داد و نیز مردم آسوده نشسته
 و هر روز غوغائی و شورش می کردند چند آنکه سیلا از کشمکش و کینفر و در قلع طول شد و دست از حکمرانی کشیده در زیر
 غول جای گرفت و پس از روزی چند رنجور شده مرض بر مزاج او استیلا یافت و بدانت جان سلامت نخواهد
 برد از بیم آنکه مبادا دیگران با جدا او آن کنند که او با برتین کرد بازن و فرسوزند خود وصیت نمود که چون من از جهان
 رحلت بدرم غمش برابر بر حطب نهاده آتش در زیند پاک بسوزید تا بعد از مرگ کسی جدا مرا نماند از دوا ایشان
 چنان کردند

جلوس عمرو بن تبح الاوسط در مملکت مین پنجزار و پانصد و چهار سال بعد از بسوط آدم بود

۵۵۰۴

عمرو بن تبح الاوسط که ملقب به ذوالاعوار است بعد از حسان سلطنت مین یافت و بسبب سلطنت وی آن شد
 که حسان در زمان دولت خویش لشکری عظیم ساز کرده برای تخریب عراق عرب و بعضی از اراضی عجم از مین بیرون شد
 و تا زمین بخرین تباحث و چون به آنجا رسید بعضی از سنا دید پناه که بسبب قتل پدرش اسعد از وی برهسناک بودند
 و بهم از پنج سفر خاطری رنجیده داشته بودند برادرش عمرو آمدند و گفتند ما را آن توانائی نیست که با تبح کوچ دهیم
 و بر گزنا او موافق نخواهیم بود اگر ترا بخواهی آنست که بعد از برادر سلطنت مین یا بی خود دفع او کن و بر ما سلطان باش
 و اگر نه خود کفایت کار او خواهیم کرد و با او من خواهیم شد و چون حبت سلطنت در دل داشت با ایشان همدستان
 شد از میان دور مین که یکی از بزرگان آل حمیر بود این کار را سراوار میند نیست و از بیم عمرو و آن مردم که مین
 مهم متفق بودند نیروی اظهار عقیدت نداشت لاجرم رفته بگاشت و سرانرا فاقم نهاده بدست عمرو داد و گفت این
 نامه را همچنان محرم بدار تا آنگاه که من بشود آن دستوری دهم و اکنون آنچه خواهی بکن مع القصد عمرو با بزرگان
 مین متفق شده حسان را از میان برگرفت و آن سپاه را برداشته باین مرجهت کرد و از آنجا است که شاعر
 از آل حمیر گوید
 لاه مینا انیدی رانی مثل حسان متسلطانی سالیف الاتخاب قلته متعادل و خفته الجین
 قداة قالوا انباب لباب نیکم خیرا و حکم رب قلبنا و کلمم آرباب بانا این شاعر حمیری درین
 سخن خود را فوسس میدارد بر قتل حسان و می آکا نامد قاتلان او را که در روزگار گذشته اینچنین پادشاه دیده
 نشده و در تجدید طبقه ایشان گوید مرده این پادشاهان از ما بهترند و زنده ایشان پروردگار را میبندند
 با بخل چون حسرو بدار الملک مین فرود تاج سلطنت بر سر نهاد و بر سر بر یکی جای کرد و روزی چند بر کدشت که او را
 رنج سهر بر سید و از الم خجوابی علیل شد و عاقبت مغلوب گشت و بر بستر چاری بستلی افتاد و حکم داد تا که بنان
 و طبیبان را حاضر ساختند و دوا می بردند از ایشان پرسید بگفتن از میان سهر بر کرد و گفت ای پادشاه مین
 هر که قطع رحم کند برادر خویش خود را بکش چنین کینفر سپندان رنج از آن یا قبی که برادری چون حسان را

تبح

این کتاب از تاریخ است
 نوشته او که در مین است
 باب بیست و نهم
 ای پادشاه
 در مین که در مین
 او خود در مین
 الاصلی مع متداول

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

بقتل آوردی این سخن در عسر و آثر کرد و از کرده پشیمان شد و بزرگان این که بدین کار او را باز داشتند بودند طلب کرد
و بفرمود تا بجلو رفتن او در دزد چون نوبت به دوزمین رسید عرض کرد که ای ملک من آن روز که تو عزم قتل برادر کردی
نامه سر بسته با تو سپردم بفرماتما آنرا حاضر کنستد و بر کشای و بخوان اگر قتل من لازم آید کاری صعب نباشد عمرو بفرمود
تا آن نامه را آورد دزد چون برگشتد این دو شعر در آنجا ثبت بود *آلای من نیشتری سهرای بنویم سبب بدین نیش*
قریز زمین فاما خمیر قدرت و فحانت فمخیره الایله لیدی رعین می آکا اند حسان را و میگو یکت که باز
پدار بر آنجواب خوش کنس که چشم روشن شب بروزی آورد با نایبند حمیر با تو خیانت کردند و حیل و خنیت
و ترا بخون برادر آورده ساختند و در این کار دوزمین بی گناه است و معذرت برای او هست چون عمر
این بدید از خون دوزمین گذشت و او را در حضرت خود ندیم ساحت و مدت شصت و سه سال سلطنت
یمن کرد و در این مدت بی هجرت او را بی محنت و آسایش حرکت داد و از این روی مردم من او را ذوالعقاب

- ۵۵۰۳ *جلوس صندی در مملکت چین* چهار و پانصد و چهار سال بعد از سقوط آدم تا بود
چندی فرزند وندی است آنگاه که پدرش از سرای فانی رحمت بجهان جاودانی برد بکلم ولایت عهد بر شهبان
بر آمد و لوای فاقانی بر افراحت صنیع و شریف مملکت چین سردر خط فرمان او نهادند و او را سلطنت سلام
دادند و در عهد سلطنت او مردم بر فاقانیت حال و آسایش خاطر روزگار بردند و چکی با قوت جلی و مرد
طبیعی بود و چون مدت پست و شش سال در کمال استقلال سلطنت چین و با من وقت کرد و دواع جهان گشت
۵۵۰۴ *جلوس بطلمیوس اسکندر ثانی* در مصر چهار و پانصد و چهار سال بعد از سقوط آدم تا بود
بطلمیوس اسکندر ثانی برادر اسکندر اول است چون کار بر اسکندر اول گشت شده از مصر فرار کرد مردم
بر سر او گرد آمده و او را سلطنت برداشتند و مملکت مصر سخر فرمان او شد آنگاه که در سلطنت استقلال یافت
کلیا پاره را که عقب به برینش بود بجای آنکه در آورده مدت بمقادیر روز با او هم بسترو آنکا از کلیا پاره
برگان شده او را بگشت و مدت پست و سه سال در مملکت مصر پادشاهی کرد و چون مردی جنا کار بود مردم
بر روی بشور بند و رعیت و لشکری متعش شده او را از تخت پادشاهی بریز آوردند و از در الملک اسکندریه
اخراج نمودند

- ۵۵۱۶ *جلوس بلاش بن فیروز در مملکت ایران* چهار و پانصد و شانزده سال بعد از سقوط آدم تا بود
بلاش بن فیروز از آن پس که بزرگان مملکت فیروز را نابینا ساختند تحت جانا فانی بر آمد و حال خویش را
در ممالک محروسه منصوب فرمود و فرمان داد تا مکران در ممالک ارمن و کرهستان حکومت کند و پای در دامن
چمیده متعرض جادی که منسوب بدولت روم است نشود و چون مدت دوازده سال در مملکت ایران و با سلطنت
کرد رحمت از جهان فانی بسرای جاودانی کشید بلذه لار در فارس از آثار اوست

- ۵۵۱۷ *فلور پانی در مملکت روم* چهار و پانصد و بنده سال بعد از سقوط آدم تا بود
چون سیتلا و دواع جهان گشت در مملکت تیا پانی و کر نس سنس بزرگترین امر بودند و هر دو در خاطر داشتند که مانند
سیتلا در روم سلطنت یابند و کر نس سس مردی صاحب ثالی بود و فوجی از بندگان زر خرید داشت اگر چه با ساین

در ممالک محروسه
 در ممالک محروسه
 در ممالک محروسه

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

و در ویثان اعانت میکرد و از نبال ضایقه میفرمود ککن تیار دولت کم میداشت و در آبادانی مملکت رنج نمیداد
 از این روی او را مکانی لایق بدست نیامد اما پانچی مردی دلاور بود بزرگان شورخانه او را برای تنخیر ممالک مورد
 داشتند لاجرم سپاهی در خوجک ساز کرده از روم بیرون شد و در ممالک پرتگال و فرانسه سفر کرده بلاد و امصار
 آن اراضی را بنظم دست کرد و در جبل القاق که در خاک اسپانیول است چندین مصاف داد و در جمله قرین فتح یافت
 گشت با جمله چون بلاد و امصار آن ممالک را بنظم ساخت بارض افریقیه تا من کرد و در نصب عمال و اخذ مال بسیار
 جمیل معمول داشته مریحبت بروم فرمود امرای شورخانه چون فتوحات پانچی را کز ایشان سر شدند که در پادشاه
 زحمت و وقتی لایق طرازند در این وقت جمعی از وزدان بادی آمدند که در بگردن بر نیاراه عبور بر بزرگانان بنده بودند و
 باراضی ایالتی در آمده در آن مملکت تقبل و عارت مشغول میشدند اما لی شورخانه پانچی را برگزیدند و او را دریا پسکی ساختند
 تدریجاً راضی استریتیه را نیز با دشواری نمودند پانچی لشکر بر آورده تخت دزدان را قلع و قمع نمود و آنجا که باراضی
 شام شده برای تنخیر ممالک ارمن میان بست و چون این خبر به گران رسید که از جانب خسرو پادشاه عجم در این وقت حکومت
 ارمن داشت لشکری جرار بر آورد و سپاه آذربایجان را نیز حاضر فرمود و با زن اروم شتافته سر راه بر پانچی
 بگرفت و جنگ در پوست بعد از کشش و کوشش فراوان سپاه گران گشته شد و لشکر روم از دنیال ایشان تاخته
 جمعی کثیر را قتل آوردند و کوه میرا سپرد و دیگر نمودند و پانچی موال و ائصال انجامت را بدست کرده بر مردم
 خویش قسمت نمود پس از روزی چند از ضای نهیبت شدگان باراضی ارمن آمد چون مردم آن ممالک را این روی
 جدال بارو میان نبود سر بفرمان گذاشتند و مملکت ارمن و کر جستان مطیع دولت روم شدند

۵۵۲۱

فرمانگذاری بردوش در پت المقدس پنجاه و پانصد و پست و کمال بعد از مبوط آدم بود

بعد از سلطنت متسیا اولاد او که ایشان را طایفه حشونانی گویند در پت المقدس فرمانگذار بودند چنانکه گاه گاه ایشان
 اشارت شده تا در این وقت بردوش نامی که بنده زر خرید ایشان بود و پوسته در دل میداشت که بر طبقه حشونانی
 غلبه حکومت از ایشان بچهره قوت یافت چون در احکام نجوم و ستاره شناسی دستی قوی داشت شی را
 معین نمود که اگر در آفتاب حشونانی خورشید کند غلبه جوید پس دوستان خود را با خویش عهدت نموده در آفتاب
 بر او لاد حشونانی بشورید و شی بر حمی در آن جماعت نهاده زن و مرد و خرد و بزرگ را بقتول ساخت و از آن
 گروه خرد خری بیکو چهر که از پیش با او میوزید بنگاه نداشت و روز دیگر بر سینه حکمانی بنیشت و آن
 نیز برای خویش آورد چاشتگاه آن دختر حشونانی فرصتی بدست کرده بر لبام خانه آمد و فریاد بر آورد
 که ای آل اسرائیل مردم از بانک او پانچی دیوار آمدند پس روی بدیشان کرد و گفت بر شما معلوم باد
 که این غلام از قبیل حشونانی خرمین کسی را باقی گذاشت و جمله را با شی بگذرانید اینک منی خود را از نام
 در انداخته بلاکت میازم اگر بعد از این کس بگوید من نسب با خاندان حشونانی میبرم با در مدارید این
 و خود را از نام در انداخته در حال جان سپرد تا بردوش همی فرمانگذار پت المقدس بود تا جای باغبر پس
 سپرد که بدست طیطوس متهور گشت چنانکه در جای خود کفنه شود و بعضی از احوال بردوش در ذیل

قصه عیسی جلد هفتم مرقوم خواهد شد

وقایع بعد از سقوط آدوم تا هجرت

۵۵۲۷

جلوس بطلمیوس اولتیس در مصر پنجاه و پانصد و پست و هشت سال بعد از سقوط آدوم بود

بطلمیوس اولتیس پسر کبیرتیس است و لیسرس در ازمیلین خواهر او را در خود داشت و این ملین همان دختر است که کلیا پتره خواهر او و پسر او را از فرزند خود لیسرس گرفت و با کبیرتیس عقد بست چنانکه مذکور شد با بچه اولتیس بعد از آنکه در ثانی در مملکت مصر سلطنت یافت و پانچی که یکی از سرکنسلان روم بود در عبور و مرور با کبیرتیس که در جستان وارمن زمین چنانکه مذکور شد با او لیتیس عهد موثقت محکم کرد و بدستباری نام در رسول سلسله دوستی درینا ایشان استوار افتاد و اظهار محبت پانچی برای او لیتیس یکت بود مند بود چه از این محکم استیلا یافت و مردم حکومت او را از جغان و دل کردن نهادند و او را دو پسر و دو دختر بود و پسر بزرگش بطلمیوس نام داشت و دختر بزرگش کلیا پتره نامیده میشد و این کلیا پتره در حسن و جمال با ماه و آفتاب پهلویز و ستاره آسمان فریب میداد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مع القصه چون اولتیس دو ازرده سال سلطنت مصر کرد و در اجلاس فرارسید وصیت کرد که بعد از او تاج سلطنت را بر سر پسرش بطلمیوس گذارد و دخترش کلیا پتره را بکنج برادر در آورند تا هر دو از سلطنت او کامیاب باشند اما پس از وی این کار صورت نیست و میان کلیا پتره و برادرش کار بمعاد ات و مبارات کشید چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

در این زمان که بطلمیوس اولتیس در مصر سلطنت می کرد در آن وقت که او در مصر بود در آن وقت که او در مصر بود در آن وقت که او در مصر بود

۵۵۲۸

جلوس خسرو بن بلاش در مملکت ایران پنجاه و پانصد و پست و هشت سال بعد از سقوط آدوم بود

خسرو بن بلاش بن نرسی بعد از بلاش بن فیروز که عم زاده پدر او پسر بود در مصر سلطنت جای گرفت چه وصیت بلاش ولایت عهد با او بود و چون در کار مملکت مستولی شد و بزرگان ایران سر در خط فرمان او نهادند و در ممالک محروسه شمال و حکام خود را نصب نمود ساز لهو و لعب پیش گرفت و بساط عیش و طرب بگشود و از بس بکونه طایبی و مناسی دست باز داشت و او را در در الملک ری قصی بس رفیع بودی که سر با آسمان سودی و خسرو همه روز بر آن می نشست و بشرب مدام و وصل بستان سیم اندام مشغول میشد چون اندک خاطرش از کس رنج شدی او را بشکوه فرمودی و از فرزندان تهر بزرگ بگزی و چنان در کار شهوت را ندن دیر بودی که با خواهر خود هم بترکشته مهر و شیرکان از وی برگرفت ایکنه کردار موجب دشت خاطر اصرار گشت تا بر دم در کار سلطنت سستی افتاد و پانچی که در این وقت سرکنسل دولت روم بود بر آن تخییر مملکت ارمن و کرجستان میان بست و گمران که حکمران آن ممالک بود صورت حال را بعرض خسرو رسانید پادشاه ایران فرمان داد تا سپاه آذربایجان بجهت او شاقه برای دفع مردم روم فرما ببرد او باشد و گمران بر حسب فرمان با سپاه ارمن و کرجستان و دیران آذربایجان تا اردن روم با ستقبال جنگ پانچی پروت شد و در آن اراضی با سپاه روم مصاف داده عاقبت شکسته شد و پانچی بعد از قتل و غارت فراوان از دنبال تا مشن کرده بارض ارمن و کرجستان آمد و بیضرب بشیر خار اشکاف مردم آن بلاد را بدست تخت فرمان دولت روم آورد و از آن روی که خسرو ضعیف عالی بود و مردم ایران از وی خاطر خنجه داشتند متواترست مردم روم را مکانات این عمل در کنار نهادند لاجرم ارمن زمین و کرجستان ضمیر مملکت روم

در این زمان که خسرو بن بلاش در مملکت ایران سلطنت می کرد در آن وقت که او در ایران بود در آن وقت که او در ایران بود

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

کشت چون از مدت سلطنت او چهل سال پیری شد مرض اسهال از این سرای فانی بگذشت و تحت جانشانی
به بلاشان گذاشت چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

۵۵۲۹ ابتدای فرمانگذاری و اقبال دولت جولیس در روم پنجاه و پانصد و سیست و نیک سال بعد از سقوط آدم بود
جولیس یکی از بزرگان مملکت روم است که نزد پلینک را با زیر پوشش روی و نیروی جنگ را زور داشت
و او تخت کس است که مردم رومش میزرت لقب دادند و دیگران آن لفظ را معترب کرده قیصر خوانند و این
باو آن طبقه سلاطین را قیصره نامیدند و نیز بعضی شاهنشاه و امپراطور است و این نام با وی از آن روی
انگاد که تا زمان دولت او کار روم بر دولت جمهور بود و حکومت با بزرگان شورتخانه و پیکس را آن دست
نمود که بقیه سلطنت تو اند کرد و چون نوبت به جولیس رسید پادشاهی یافت با بجه مردم روم در این وقت
چون جلالت جلی و قوت فطری جولیس را مشاهده کردند سرکنسلی بدو شویض نمودند و ممالک محروسه را
سه بهره ساختند نخستین سپانبول را با پانی مغرض داشتند و اراضی شام و مملکت ارمن و کرجستان را بجا
گزینش پیش گذاشتند و مملکت فرانس را به جولیس سپردند و گفتند اگر چه این ممالک اینک در تحت فرمان دولت
روم است اما آن استیلا که شایسته دولت است هنوز بدست نشده لاجرم باید اینکار بنهایت برود و نظام
و خراج این ممالک را در تحت قانون آورد جولیس بعد از اصنای کلمات امرای شورتخانه با لشکر بی ساز کرد
از دارالملک روم بیرون شد و از اراضی ایتالیا عبور کرده بمملکت فرانسه درآمد و مدت هشت سال در آن
اراضی روزگار برد و کار مملکت را بنظم و نسق کرد و فرانس را آبادان ساخت و بلاد و اصرار فراوان
بیرون از حدود مملکت متصرف نموده ضمیمه دولت روم فرمود و خود نیز یک نامور و بزرگوار شد انگاه فرام
کرد که بدارالملک روم رجعت نماید که در کار سلطنت رخنه اندازد لاجرم بسوی روم ره سپار گشت و چون
این خبر با روم برد پانی و گزینش پیش که در این وقت در روم سکون داشتند با عموم مردم آن بلده با استقبال
جولیس بیرون شدند و او را با شوکت تمام بشهر آوردند و پانی نیز بدان سر بود که جولیس را با بسوی فرانسه
فرستد و گزینش پیش را با اراضی شام کیل سازد و از جانب خویش حاکی در سپانبول نصب کرده خود
در بلده روم سکون فرماید اما اگر دست یا بد در روم پادشاهی کند و چون امرای شورتخانه دوستان وی بود
حاقبت برضای او حکم دادند و چند آنکه جویش و گزینش پیش کوشش نمودند و دفع این شر از خود تو انستند که در جای
بار بر بسته بیرون شدند و پانی را در روم بگذاشتند

۵۵۲۹
 جولیس یکی از بزرگان مملکت روم است که نزد پلینک را با زیر پوشش روی و نیروی جنگ را زور داشت و او تخت کس است که مردم رومش میزرت لقب دادند و دیگران آن لفظ را معترب کرده قیصر خوانند و این باو آن طبقه سلاطین را قیصره نامیدند و نیز بعضی شاهنشاه و امپراطور است و این نام با وی از آن روی انگاد که تا زمان دولت او کار روم بر دولت جمهور بود و حکومت با بزرگان شورتخانه و پیکس را آن دست نمود که بقیه سلطنت تو اند کرد و چون نوبت به جولیس رسید پادشاهی یافت با بجه مردم روم در این وقت چون جلالت جلی و قوت فطری جولیس را مشاهده کردند سرکنسلی بدو شویض نمودند و ممالک محروسه را سه بهره ساختند نخستین سپانبول را با پانی مغرض داشتند و اراضی شام و مملکت ارمن و کرجستان را بجا گزینش پیش گذاشتند و مملکت فرانس را به جولیس سپردند و گفتند اگر چه این ممالک اینک در تحت فرمان دولت روم است اما آن استیلا که شایسته دولت است هنوز بدست نشده لاجرم باید اینکار بنهایت برود و نظام و خراج این ممالک را در تحت قانون آورد جولیس بعد از اصنای کلمات امرای شورتخانه با لشکر بی ساز کرد از دارالملک روم بیرون شد و از اراضی ایتالیا عبور کرده بمملکت فرانسه درآمد و مدت هشت سال در آن اراضی روزگار برد و کار مملکت را بنظم و نسق کرد و فرانس را آبادان ساخت و بلاد و اصرار فراوان بیرون از حدود مملکت متصرف نموده ضمیمه دولت روم فرمود و خود نیز یک نامور و بزرگوار شد انگاه فرام کرد که بدارالملک روم رجعت نماید که در کار سلطنت رخنه اندازد لاجرم بسوی روم ره سپار گشت و چون این خبر با روم برد پانی و گزینش پیش که در این وقت در روم سکون داشتند با عموم مردم آن بلده با استقبال جولیس بیرون شدند و او را با شوکت تمام بشهر آوردند و پانی نیز بدان سر بود که جولیس را با بسوی فرانسه فرستد و گزینش پیش را با اراضی شام کیل سازد و از جانب خویش حاکی در سپانبول نصب کرده خود در بلده روم سکون فرماید اما اگر دست یا بد در روم پادشاهی کند و چون امرای شورتخانه دوستان وی بود حاقبت برضای او حکم دادند و چند آنکه جویش و گزینش پیش کوشش نمودند و دفع این شر از خود تو انستند که در جای بار بر بسته بیرون شدند و پانی را در روم بگذاشتند

۵۵۳۰ جلوس ایدی در مملکت چین پنجاه و پانصد و سی سال بعد از سقوط آدم بود

ایدی فرزند برومند چندی است که صفت او مذکور گشت از پیش پند می لواء جانشانی برافروخت مردم
چین و با چین و تبت و خا و فن را میصع فرمان ساخت مکی با جودت جلی و جودت بیسی بود و در ویش و چشم را
از بذل درین نمیداشت مدت شش سال مردم چین از حکومت او قرین احتیاج و سرور بودند آنگاه
ایدی از سرای فرور رخت بدر برده جای بفرزند ارجمند خود پند می گذاشت
جلوس پند می در مملکت چین پنجاه و پانصد و سی سال بعد از سقوط آدم بود

۵۵۳۰
 ایدی فرزند برومند چندی است که صفت او مذکور گشت از پیش پند می لواء جانشانی برافروخت مردم چین و با چین و تبت و خا و فن را میصع فرمان ساخت مکی با جودت جلی و جودت بیسی بود و در ویش و چشم را از بذل درین نمیداشت مدت شش سال مردم چین از حکومت او قرین احتیاج و سرور بودند آنگاه ایدی از سرای فرور رخت بدر برده جای بفرزند ارجمند خود پند می گذاشت جلوس پند می در مملکت چین پنجاه و پانصد و سی سال بعد از سقوط آدم بود

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

چون پسندی بر حسب وصیت پدر صاحب تاج و کمر شد بر سر پادشاهی جای گرفت و مردم صین را بر زیر فرمان آورد و او را طبعی خوش و خونی درشت بود و بیسج در رنگ دماغش نیز نمودن جسم کمی از امری او که هم در هوای سلطنت بود و از پسندی نیز دلی بر سناک داشت و او را او انک مو انک بنامیدند در غذای پسندی زهری تعبیه کرده بدو خوراندند تا حشا از جهان بدر برد و مدت سلطنت او چهار سال بود

۵۵۳۹ غلبه جولیس بر فرانسه پنجاه و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

چون جولیس نبتنه پانی از روم پروان شد در قلع و قمع او یکجبهت گشت و بمملکت فرانسه آمده در پیوند قلوب مردم با خویشان همی کوشید مساکین و درویشان را از بخل غنی ساخت و رعیت و لشکر را از کا ستن خراج و خزودن مرسوم امیدوار فرمود که ربدانجا شد که عموم مردم او را چون ضم بزرگ خودستایش میکردند و مانند بت کلان پرستش نمودند و چون این سخنان کوشید پانی میگشت حدودی زیاده میشد و از جولیس مساکین با بخله چون کار فرانسه را استوار فرمود و خاطر خویش را از خلق مطمئن ساخت تا آنکه نزدیک بزرگان شوکانه روم فرستاد که با اینهمه رنج که من برده ام و چندین بلاد و امصار در تحت فرمان روم آورده ام هنوز آنت که مراد در شورتخانه نقلی رفیع و منصبی شایسته باشد پانی مردم شورتخانه را برانگیخت تا در جواب نوشتند که بر حسب قانون انکس که در شورتخانه حاضر نیست منصب شواند داشت و فرستاده او را از خست انصراف دادند انگاه پانی با امرای شورتخانه رای زد که جولیس در هوای سلطنت زیست کند و دل بران نهاده که رسم شورتخانه را براندازد لاجرم او را با ضعیف ساخت اینمغنی را خاطر نشان بزرگان شورتخانه نمود و خود عزم تسخیر ممالک قرق فرمود و از دارالملک روم بدر شد از پس او بزرگان شورتخانه بدان شدند که کار جولیس را از رونق بیندازند سخت دو فوج از سپاهیان را که برای جنگ ایران طار رکاب جولیس بودند طلب فرمودند و روزی چند بر نیامد که حکم عزل جولیس را بفرانسه فرستاده و او را طلب نمودند تا حساب خراج خویش را پرداخته باز نیاید چون این اخبار به جولیس رسید این سخن را از مردم پوشیده و در نهانی پنجاه کس از مردان مبارزان را برگزیده روانه روم فرمود و چند روز از پس ایشان ناکاه از مجلس بزرگان فرانسه بر فاسته گشت مرا نیم ساعت کاری پیش آمده و از انجا پروان شده بر کسی رجوع نداشت و باستمال تمام رانده با سپاه خویش پیوست و همه جا طعی مسافت کرده وارد روم گشت و چون دوستانش از ورود او آگاهی یافتند که او را فرود کرد فرستاد و عظیم بزرگوارش شمرند و در وقت امرای شورتخانه اگر چه از دوستان پانی بودند لکن با شوکت و جلال جولیس زبون و ذلیل شدند و چند پانی اینجور را بشنید و ایشان را برانگیخت شوانند جلال جولیس را اندکی از بسیار بجا بند و چون جولیس خود را با قوت یافت روزی بر سر خزان دولت روم آمد و بزرگان شورتخانه را گشت زر برای ران لشکر و فتح کشور است این در اکتشاید و زری با اندازه کفایت مراد بر ما مملکتی چند متخر سازم امرای شورتخانه در جواب او کار بجا طله گذاشتند و کلید خزان را حاضر نهادند جولیس خشم شده بفرمود تا در خزان

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

شکستند و بدینجا در آمدند چند آنکه آرزو داشت ز بر گرفت و از روم خیمه پروان زده بسوی فرانسه کوچ داد
 و چون مملکت اسپانیول چنانکه از این پیش مرقوم شد تحت فرمان پانچی بود و در اینوقت که خود بنظم مملکت قرق
 و اراضی یونان مشغول بود مرسلس را از جانب خویش بگمانی اسپانیول کاشته بود ناگاه جوئیس از فرانس
 بالشکر فراوان باراضی اسپانیول آمد و آن مملکت را فرو گرفت مرسلس نیز ناچار شده از در ضراحت و
 اطاعت پروان آمد و سر بر خط فرمان او گذاشت جوئیس بگم فتوت جلی اگر کسی جرعی کرده بود و نخواست سزای
 فرمان کشیده داشت گنایش را عفو فرمود و دو فوج لشکر برای ستیلا و نظم اسپانیول گذاشته دیگر باره
 خود آهنگ روم کرد و بستجبال تمام متوجه آن بلده گشت مردم روم چون خبر ورود او را شنیدند
 باستقبال پروان شاد شدند و قبیل حضرت او را غنیمت دانستند و جوئیس در اینوقت حکومت و سلطنت روم
 باث و حدود و ثغور آن مملکت را به سپاهیان کار آرزو داده باز گذاشت و اتانی را که یکی از دلاوران
 نامور بود سپهسالار لشکر کرده انخدود که بسوی مملکت قرق بود بدو سپرد چون این خبر گوشه پانچی گشت جهان
 در شمش تیره شد و در جنگ جوئیس یکدل و کجنت گشت و او را از مردم ایالتا با نافع سپاه ملثم رکاب بود
 و زری فراوان نیز با خود بدشت در این جنگ نام بزرگان یونانرا طلب کرده ایشانرا نیز در جنگ جوئیس
 با خود به استان ساخت و پانصد کشتی جنگی ساز کرده در آب افکند و از قرق کشتی در آب از کنار
 خاک ایالتا سر برد کرد و نخت بر سر اتانی تا شن برده با او رزم در انداخت و در حمله نخستین او را بکشت
 و لشکرش را پراکنده ساخت اتانی ناچار راه فرار پیش گرفته بسوی روم بی گریخت و لشکر پانش روی بدرگان
 پانچی نهاده در حضرت او پشانی بر خاک سوخت و بدو پیوسته در اینوقت دوستان از بزرگان مشورتخانه
 روم ملازم رکاب پانچی بود مع لقمه چون این خبر جوئیس رسید سخت آشفته خاطر گشت و در حال سانسپاه
 کرده از روم پروان شد و بسرعت سحاب و صبا به جزیره برآمد و فریاد کرد که هم از ایالتا است فرود شد و بسی
 خواست تا سپاه خود را بملکی در اینجا فراهم کرده بجنگ پانچی شود پس ترتیب کشتی کرده شش هزار سواره و پست
 هزار پیاده در اینجا حاضر ساخت و همچنان کشتی بی براندادیکر سپاهیان را بوی رساند در این کشت سیزده کشتی
 جوئیس با یکی از سرکردگان بگری پانچی دوچار شد جنگ در پیوسته و لشکر پانچی آتش در کشتیهای جوئیس زده
 بر سینه کشتی را سوختند و غرق ساختند و راه عبور بر سپاه جوئیس بر بستند جوئیس چون حال بد آنکه ندید
 روغن را که یکی از دلاوران در گاه بود بنزد پانچی فرستاد تا با او مصالحه اندازد پانچی در جواب گفت که
 جوئیس بهوای سلطنت روم برخاسته و مملکت اسپانیول را بی سابقه ضومتی از دست مرسلس گرفته اکنون که گاه
 بروی صعب فاده این نیز بنجده ایست که می آید ز من از پای نخواهم نشست تا او را از پای نیکنم این
 و فرستاده او را خوار ساخته از پیش براند خود در شهر مژدن که دارالملک ماکا دونه بهت ترتیب لشکر و
 تجنر سپاه پرداخت و در اینجا آرزو غر و غلوه فراوان مینا ساخت آنگاه بالشکری نامور کوچ داده بار
 در اینم آمد تا راه آرزو بر جوئیس بندد و در آن اراضی لشکریان او بر شیب همی گزینید و پشت با او در
 از اینروی پانچی بر رسید و خاطر سپاهیانرا از خود در بنجده باث پس سران سپاه را فرمود هم کرده لختی سخنان

در این وقت که جوئیس در روم بود و پانچی در اسپانیول
 و در این وقت که جوئیس در روم بود و پانچی در اسپانیول
 و در این وقت که جوئیس در روم بود و پانچی در اسپانیول

در این وقت که جوئیس در روم بود و پانچی در اسپانیول
 و در این وقت که جوئیس در روم بود و پانچی در اسپانیول
 و در این وقت که جوئیس در روم بود و پانچی در اسپانیول

وقایع بعد از بسوی آدم تا هجرت

غیبت انبیا ایشان بیان کرد انگاه از جمله پان بستد که در جنگ جویس از دل و جان بکوشند پس از آنجا کوچ داد
 بخار و دهانه آپس که لشکر گاه جویس بود فرو شد اما پانی چون بسوزا طینان طلی از لشکر خود بدشت
 در کار جنگ عجل نمی ورزید و از آنسوی چون لشکر جویس تمام نرسیده بود هم وی در کار جنگ مسا بد میفرمود و در
 چند بسکونه بگذشت چون لشکر جویس فرسود شد از جای بجنبید و بر سر پانی تا شن آورد از آنسوی نیز پانی
 حکم جنگ داد و نایره حرب بالا گرفت عاقبت الامر شکست بر لشکر جویس افتاد و جمعی کثیر از لشکر او در خندق کرد
 لشکر گاه پانی بود در اشد و ندو عرضد پاک کشید و کوهی در کوه دشت پراکنده شدند پانی از دنبال ایشان تا میان
 لشکر گاه جویس تا مش و همی مردم کب بنجاک انداخت و از آنجا بشکر گاه خود باز آمد و با بزرگان سپاه کشت
 که جویس مردی کار آرموده است بدین نظر که جتیام مغرور نباید شد و در نیت که مردم خود را فرجه هم کرده
 شاخه بر ما ششون زند پس بفرمود لشکر از آنجا کوچ داده در مکانی یگوسا پردا راست کردند و جای گرفتند
 انگاه هر کس از لشکر جویس سپرد سیکر بود بفرمود حاضر ساختند و جلا را سرازتن بر گرفتند اما جویس بدت
 که اگر کینوبت دیگر گشته شود دولت با او پشت خواهد کرد پس با پانی بنای تمار که گذاشت و روزی چند
 جنگ از میان برخواست و از آنسوی که پانی نیز حاضر مطنن از مردم خود نداشت بدین سخن ضرب داد چون
 کار بدین نهادند جانین در جمع آوری لشکر مشغول شدند در اینوقت سه فوج مرد شگری از مردم بودند
 که از پانی دل شادند هشتاد هجرت جویس پیوسته و او از آنسوی قوی دل شد و لشکر های خود را نیز مجتمع
 ساخته دیگر باره روز کار حرب پیش آمد و آتش فتنه فروخته شد هر دو لشکر صف راست کردند و تیغ و نیز
 در هم نهادند در این گرت از با داد تا نمرور از یکدیگر همی کشید و بنجاک و خون آغشته بعد از آنکه از طرف
 مردمی فراوان کشته شد لشکر پانی نیز میت شدند و بهر جانب پراکنده گشتند جویس لشکر آنه این سخن
 فرمان داد که نبریت شد که ترا حمت نرساند و کنه ایشان ترا مغروداشت و همی درین خورد که در این جنگ عید
 کثیر مقتول گشت با جمله پانی با معدودی از مردم خود از میان بگریخت و کشتی در آمده بسوی مصر تباحث که حقوق
 آن مودت که با بطیموس او نیتس در میان داشت چنانکه مذکور شد فرزندانش رعایت او کنند و او را
 از شر دشمن نگاه دارند چون خاتمه کار و نهایت روز کار او در ذیل قصه بطالمه مرقوم خواهد شد اکنون بگرار می پردازد

جلوس پشیس و آچلیس در مملکت مصر پنجاه و پانصد و سی و نه سال بعد از بسوی آدم بود

چون اولیتس از جهان برهت پشیس و آچلیس که وزیر و پیشکار او بودند گفتند او نیتس کار سلطنت را با ما گذاشته
 و فرزندانش را که بسوزینک از بدندان ما سپرده و در کار سلطنت مداخلت کردند و مردم را نیز بر فرمان
 برداشند کلیا تیره که در چهره فروغ آفتاب داشت و با طره خون در دل مشکاب میگردانند اکنون پانزده سال بود
 و برادر بزرگش هفده سال داشت ایشان هر دو در خشم شدند که چرا پشیس و آچلیس رخنه در ملک مودت
 کنند و ما را سلطنت گذارند پس پسر او نیتس در پلوسیم آمده با لشکری از خود بنشست و کلیا تیره را به پشیس
 پیش گرفت و بد آنجا شده سپاهی از آل سرائیل و مردم غلطنین فرجه هم کرده مرجهت فرمود و در حوالی پلوسیم
 لشکر گاه کرد و بدان سر بود که برادر او آن وزیر را از میان بر گرفته خود سلطنت مصر کند در اینوقت پانی که ذکر

در این جنگ عجل نمی ورزید و از آنسوی چون لشکر جویس تمام نرسیده بود هم وی در کار جنگ مسا بد میفرمود و در چند بسکونه بگذشت

در این جنگ عجل نمی ورزید و از آنسوی چون لشکر جویس تمام نرسیده بود هم وی در کار جنگ مسا بد میفرمود و در چند بسکونه بگذشت

۵۵۲۹

بجای

جلد اول از کتاب اول نسخ التواریخ

این کتاب در کتابخانه مجلس شورای ملی است
 شماره ثبت آن ۱۳۰۰ است
 تاریخ ثبت آن ۱۳۰۰ است
 شماره ثبت آن ۱۳۰۰ است
 تاریخ ثبت آن ۱۳۰۰ است

عاشق مرقوم شد از جولیس گشته شده بجز مصر آمدن نظر بودت قدم فرزندان او لیتس از وی رعایت کنند و چون خبر پنا
 بداشت کس نزد بطلمیوس سپرا و لیتس فرستاد که اگر رخصت فرمانی و مراد مملکت خود نامنی عنایت کنی روزی چند
 از شر دشمن آسوده مانم چون این خبر گوش زد پیش و آچنین شد با ثباتش که معلم بطلمیوس بود شوری انگذند
 که در آمدن پانی در این مکت چه صواب دانی هر کس در این کار سخنی کرد عاقبت بیاد اقس گشت هرگاه پانی
 در این مملکت جای دهم جولیس که امروز امپراطور ایتالیاست با مخصوصت کند و دور نیست که از او رخصتی با
 برسد و هم از قدیم او را با بطالمه خوش و نودی است و در بنجیدن او مراد اوست و هرگاه پانی را راه بخود ندم
 و از پیش برانیم او سپسالاری بزرگ بوده هماد با زنجت بد روی کند و بر جولیس غلبه جوید آنگاه از این امر
 که مادر حق او کرده ایم مارا کینفر دپس صواب آنست که حیلتی اندیشید پانی را قتل آوریم و سرش را نزد جولیس
 فرستیم تا او شاد شود و این نماید که مکافات تواند کرد سخن بر این خاندند و شهنشیت را که یکی از سرکردگان روم
 بود در حضرت بطلمیوس ملازمت داشت برای انجام این مهم بر کاش شد و بطلمیوس با مردم خود و بزرگان سپاه
 از اسکندریه با استقبال پانی بیرون شد و در لب آب با بیاد و پیام داد که مملکت مصر از ان تست بهر ما خواهد بود
 شوی و بر ما خواهد گیتی و باین بهانه که کشتی بزرگ بسا مل نمیتواند رسید کشتی کوچک فرستادند که پانی بدان هو
 شده بگنار آید چون پانی خواست کشتی کوچک در آید کازینا که صیخ او بود در دعای شوی بر کسیت چو دل او کوی
 میداد که این سفری مبارک باشد پانی او را دل داد و کشتی کوچک در آمده روی بسا مل نهاد چون نزدیک
 بنجلی رسید شهنشیت خنجر کشیده زخمی مکرر بر او زد و در حال سراور از تن جدا کرده جسدش را بگنار رود انداخت
 کار نیک چون از دور حال شوهر بینگونه دیدن بر کشید و زار بنالید و در حال کشتی خود را در آب اند
 و از پیش بدر رفت چنانکه مردم مصر شونهند او را دیگر حش

آدم جولیس بر شهنشیت مصر خنجر او پانصد و چهل سال بعد از سبط آدم تا بود
 چون جولیس دانست که پانی بمصر شتافته با مردم خود کشت او را نباید گذاشت تا دیگر باره برک و سامانی کند
 و کار صعب شود پس فرمان داد تا سپاه او در اناتلی و کریم توشف کردند و خود هشتصد تن سواره و ستم هزار
 دو ستم تن پیاده برداشته بسوی مصر تباحث و بشهر بکنند و در آمد و در انجا در سرائی سکون کرده چون
 سپاهش اندک بود اطراف خویش را از دخول لشکر بکانه بکوفظ کرد اما ثباتش چنان میدنست که کار
 نیکو کرده و رانی بصواب زده و جولیس را در قتل پانی از خود راضی نموده پس همراهی را برداشته بزرگ
 جولیس آورد و چون چشم جولیس بر آن سراقا در روی از آن بگردید و بکسیت و فرمود تا مردن پانی
 باین بزرگان با خاک سپردند از آن پس مردم مصر چون مدد لشکر جولیس را اندک دیدند سرازعامت او بر تافتند و
 بروی بشوریدند و در این بین کام چون باد مخالف وزان بود جولیس توانست مرجهت فرزند ما چار اطراف در
 استوار کرده بنشت و سپاه خود را از اطراف طلب نمود و کشت او لیتس در زمان حیات خود زری از تن
 گرفته اگر فرزندان او ادای آن دین کنند تا من بارض خویش باز شوم روا باشد در این وقت شهنشیت وزیر
 بطلمیوس برای آنکه مردم را بر جولیس بشورانند با خلق چنان وانمود که جولیس بیک طمع در اموال و اشغال مردم بسته

۵۵۴۰
دولت روم

وقایع بعد از سقوط آدوم تا هجرت

و هر روز طلب کتبی فرماید و از آنسوی بعضی جوئیس رسید که میان کلیا تیره و برادرش بطلیوس برای سلطنت مصر کما
بخصوصت و منازعت انجامیده و منیخی را بفال مبارک شمرد و کشت من و صتی اولیتس پیشم اکنون میان کلیا تیره
و برادرش بی پناه و لشکری نزد من حاضر شوند تا در میان ایشان حکومت کنم و این کار بر قانون شورگان نه
روم با نجام بر م کلیا تیره چون این سخن بشنید برای که جوئیس را پشتوان خود کند در نهانی کس نزد او فرستاد که
شباکاه بخصرت تو آمده صورت حال را معروض خواهم داشت و چون مردم بطلیوس مانع بودند که او از بحر عبور کند
با سگدرتیه در آید با سی رنده بر زبر جامهای خود افکنده شباکاه بکشتی کوچکی سوار شده بدنیوی آمد و بر سوار
نشست برای جوئیس در آمد و بر سطح بر انداخت تا که چشم جوئیس بر دیدار کلیا تیره افتاد که مانند صد هزار نگار بود
لحی دیده بر روی او باز داشت و هیچ سخن توانست گفت آنگاه که با خود آمد زبان بفرهت گشود و سردر قدش سوخت
و آنشب راتا باد و نیاز همی را ندوناز همی دید و بسجگاه پشانه کس نزد بطلیوس فرستاد که ترا از فرمانبرداری
چون کلیا تیره خواهری عاری نباید بود اگر سردر خط فرمان او گذاری و این اراضی را بدو سپاری من از تو راضی ام
بود و اگر نه خاک این بوم را بدست لشکر روم باد و آب دهم و از تو و اصحاب تو نشان گذارم بطلیوس چون
این سخنان اصناف فرمود و بدانت که کلیا تیره شب در سرای جوئیس بسر برده از جوشش پیکانه شد و در میان مردم
مصر آمده تاج از سر بر گرفت و بر زمین بکهند و خاک بر سر همی پراکند و کشتای مردم مصر خرد آسوده نشسته و یک
جوئیس بدین مملکت در آمده و خواهر مرا فریب داده و برای باوی هم بتر گشته و از آنسوی سپس وزیر او بر
وزر که در سجد عاتق موقوف بود بفرمود تا بدزدیدند و این نسبت را نیز با لشکریان جوئیس داد لاجرم مردم مصر فرام
گشته خوفاً عافی عظیم برداشتند جوئیس چون این خبر شنید بزرگان مصر را طلب داشت و با ایشان گفت شمار چه افتاد
که این شورش کنید و خود را بهلاکت اندازید مرا اولیتس و صتی فرموده تا در میان اولاد او حکومت کنم و در هیچ حال
برای شازمان نخواهد بود مردم با سخنان او از آن شورش بزیر آمدند و هر یک بسرای خود شدند پس روز دیگر
حکم داد تا کلیا تیره و بطلیوس را بمحض قاضیان حاضر کردند و اندر زمانه اولیتس را سرباز کردند در انجام قوم بود
که بطلیوس و کلیا تیره در مصر بشراکت سلطنت کنند و پسر دیگر و دختر کوچکترش در جزیره سیپرس حکومت فرمایند
چون این کلمات معلوم شد جوئیس گفت اگر چه اکنون سیپرس در تحت فرمان دولت روم است من آن ملک را نیز
تو بیضا کنم تا این خصوصت از میان بر خیزد بزرگان مصر بدین سخن منب دادند خبر پیشین که داشت کلیا تیره بطلیوس
تا گاه بجزیره سیپرس خواهد فرستاد و خود سلطنت مصر خواهد کرد پس با چنین متفق شده مردم را بشوراند
و پست هزار تن از انالی مصر را فرستاد که ده یکجفت ساحل تا جوئیس را از اسکندریه اخراج فرمایند مردم از
بر جانب بسرای او تاشن بردند دست یافتند و از راه دریای تونیس نیز رخسنداشت چه جوئیس هر یک
رزم آزموده و ممتحن بود پس مردم مصر جوئیس را محصور داشتند و راه آب بر او بستند و او فرمود تا چند
حفر کرده آب بر آوردند و بدان همی ساشش کرد تا سپاه بگری و برتری او بر رسیدند و کشتیهای جنگی فراز آمد
جوئیس با مردم خود از سرای بدر شده تا خویش را بلسگر گاه رساند در این وقت مردم مصر از کین پیرون تاشند
تا اورا گرفتار سازند جوئیس چون کار بد آنگونه دید خود را در آب افکند و با یکدست بر سبل که باد بود بر گرفت

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

از آب پروان داشت و بادست دیگر آب دهنه‌ای کرده خود را بکشتیهای خویش رسانید و مردم او گرفتار گشتند اما مردم مصر چون بگشت بلند او را مشاهده کردند که از چنین دره‌ها رانی یافت بر رسیدند و دانستند که بدو نظر نخواهند جست با اینکه جلیتی اندیشیدند و بطلیسوس کس نزد او فرستاده آغاز زاری و ضراحت نمود و گفت اگر جوئیس بدینوسیله شود از در اطاعت خواهم بود جوئیس چون در سهوای کلیا پتره داشت سخنان او را استوار نمود و دیگر باره آپتک اسکندریه کرد و در اینوقت سه هزار تن از آل اسرائیل و ده هزار تن از لشکر روم ملازم رکاب آوردند با بخله چون جوئیس بسوی اسکندریه سپار آمد و بسا حل رسید بطلیسوس با مردم خود سر راه بروی بگرفت و جنگ در انداخت بعد از کشتش و کوشش بسیار لشکر مصر گشته شد و بطلیسوس از میان فرار کرده خواست تا جان سلامت برود از کمال دیرت خود را برود اکنند تا از آنجا عبور کند در اینوقت اجلس در رسیدند در آب غرق گشت و مملکت مصر یکبار به تصرف جوئیس آمد

۵۵۴۰

جلوس ژور پلنگ پنجاه و پانصد و چهل سال بعد از بسبوط آدم نبود

ملوک چین

چون واکنت مو انک پسندی را از بر داده از میان برداشت و خود پسوز آن مکانت داشت که تو آن سلطنت برافراز و پیره سوزی ژور پلنگ را که در اینوقت دو ساله بود بدان برگرفت و جنت پادشاهی بر نشیند و همچی کرد تا خرد و بزرگ مملکت چین را با او امر و نوا چینی آشناساخت و مردم صلح حکومت او را سهل شمردند و چون سه سال پیشکونه روزگار بر ژور پلنگ زخت از سمرقانی بجهان جاودانی کشید

۵۵۴۰

جلوس کلیا پتره در مملکت مصر پنجاه و پانصد و چهل سال بعد از بسبوط آدم نبود

بجای مصر

چون بطلیسوس از میان برخاست و مملکت مصر در تحت فرمان جوئیس شد تا دو خرم بسرای خویش آمد و کلیا پتره را که ستاره از خرم رخسار آوار گشتی و لعل از غیرت لبش خوشخواره شدی حاضر ساخت و مجلس را با دیدار او هشت و چهار کرد و بجای مرقع بجا بر شاد آب برگرفته از جای بجنبید و قدم پیش گذاشته سروردی کلیا پتره را بوسه زد و نایج بر سر او نهاد و گفت سلطنت مصر بگه پادشاهی عالم شایسته است و برای آنکه مردم مصر بر نشوزند که جوئیس زمام ملک را به دست معشوقه خویش نهاده برادر کوچکترش را که یازده ساله بود در کار سلطنت با او مشارکت داد و گفت آن زمان که چنان ساله شود کفایت ملک بشراکت خواهد کرد و از اینروی که جوئیس دل بر نیداشت که کلیا پتره را بگذارد و بروم مراجعت کند زنت نه ماه در مصر حل اقامت انداخت و همیشه تا روز با کلیا پتره عشق باحت و محراب چنان در دلش آویخته بود که هرگز یاد سلطنت و مملکت نمینرمود و همیشه با کلیا پتره میبخت که مملکت آسیا و دیگر ممالک روی زمین را حاکم برای تو تیغ خواجهم کرد و سلطنت اینجمله را با تو خواهم گذارم و در اینوقت از کلیا پتره پیری آورد و او را قیصران نام نهاد بدان نسبت که فرزند قیصر بود و قیصر مرتب میر است و جوئیس نیز لقب یافت چنانکه مذکور شد مع لقصه از طریق زمان توفیق جوئیس در مصر و عشق و درزی او با کلیا پتره کار ممالک مصر و پریشانی یافت و بعضی جوئیس رسید که فارتا پس فرامگذار بود نظیه که اکنون به اسلامبول مشهور است از دریا عبور کرده و بنجاک روم در آمد و بعضی از بلاد او امصار را عرضه بنیب و غارت نموده جوئیس ناچار شده دلد را در ادع کشت و برای نظم ممالک از مصر پروان تا خسته تخت بنظم بلام شرقیه پرداخت و مملکت ازین زمین و کوهستان را به آریا بزرگ که مردی دانه و رای زن بود سپرد و بعضی از لشکر را

فاز آنکس با غار الف
درای مملکتان دنیا
و الف بین مملکت
دین مملکتان
از این مملکتان
و کسوی مملکتان
و الف بان او مده
مملکت و مملکتان
و زای مملکتان
و مملکتان

لازم

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

۵۵۴۰

تاریخ

فلذ جویس با کلیس نجراروپا ضد و چهل سال بعد از هبوط آدم تم بود
 جزیره بریتین بزرگترین جزایر یورپ است طول آن پانصد و پنجاه میل و عرضش سیصد میل است و این جزیره را
 سه بهره کرده اند بهره نخستین را انگلند گویند و بخش ثانی را اسکاتلند خوانند و قسمت سیم مشهور به ویلر باشد و این یک نام
 ایشان از ملکی و پادشاهی بود و مردم آن را رضی خانها ازنی و چوب کرده در آنجا میزیستند و بچگونه علم و فضل در میان
 ایشان نبود و همه روز بجا و بانی و کوفته بانی شغال داشتند و ایشان را هیچ جا نبود و عریان میزیستند و بدن را هیچ نمک
 و صوی سر را میزدند از ضای ایشان او بخت باشد و صوی سبلیت گذاشته صوی زنج را ازین می ترند و کیش ایشان
 بر بت پرستیدن بود و سلاح جنگشان یک شمشیر و یک ضلع و یک سپرد اما جویس روز کاری بود که آهنگ آن داشت
 که جزیره بریتین را سفر فرماید در آن یک نام که از سفر مغرب مرجع است که در آنجا که مذکور شد روزی چند بر نیامد که باز کوس نزد
 و کوچ سفر داد و با لشکری فراوان از روم بیرون شده بار اضی فرانسه آمد و روزی چند در آنجا زیسته و حکام و عمال
 خویش را با زپرسی بنظر فرموده آهنگ جزیره بریتین نمود و چون مردم بریتین پیوسته با هم از در نزاع و جدال و نفاق
 بودند با جویس توانستند بر آرزو و قیصر بدان را رضی شده در حمله نخستین لشکریان را بکشت و در وقت
 انجمت تا حقه جمعی را بقتل آورد و بر اراضی انگلند استیلا یافت اما در این سفر قیصر را آن اعداد نبود که بر تمامت
 بریتین غلبه جوید لاجرم روزی چند در انگلند بسر برده بار اضی فرانسه مرجع فرمود

۵۵۴۱

فلذ جویس بر جزیره بریتین و خاندان کارا و نجراروپا ضد و چهل و یکسال بعد از هبوط آدم تم بود
 جویس چون از انگلند باز آمد یکسال در فرانسه سکون فرمود و اعداد سپاه کرده سال دیگر بر سر جزیره بریتین رفت
 بر مردم آن مملکت تنگی بدست و بیبستان شده با جویس مردان جنگ کردند و چندین مصاف دادند و هم ماقب تسلط
 جویس شده قیصر بدان اراضی دست یافت و تمامت آن جزیره را بطبع و منقاد ساخت و حاکمی از جانب خود
 کرده بار اضی فرستاد جهت فرمود در این وقت در حضرت و معروض داشتند که دو سپهر پانی که یکدیگر را کشتن پانی گویند و آن
 دیگر را یکس تن پانی نامند در مملکت سپانیول تورشی عظیم کرده اند و مردمی فراوان بگرد ایشان فرستاده و عمال
 قیصر در مملکت سپانیول زخم ایشان بهر جانب پراکنده اند جویس بی مسامحه از جای بجنبید و لشکری را محصور برداشته
 بجانب ایشان تاختن کرد و پسران پانی نیر در برابر او شده جنگ به پیوستند و چنان بکوشیدند که کار بر سپاه قیصر
 نماند شد در این وقت جویس و پسران سپاه بهر جانب تاخت و تازان بر می آورد که ای مردم استوار باشید تا نام
 بلند شده را پست نیارید و مردم گویند بدست کو دکان پانی سگشته شدید مع لقمه هزار همت جویس در جنگ
 طفر بست و سپاه پسران پانی چندان کوشیده بودند که سی هزار تن از انجمت مقتول بود با بملکی نین با مسدود
 از میدان جنگ فرار کرده بکوشه غاری مخفی شدند و سپاه قیصر او را بدست آورده بر پیش را از تن برداشند و حضرت
 قیصر آوردند تا یکس تن پانی برادر او بدست نیامد و از پیش بگریخت قیصر از پس این شج شاد و فرختم و در مملکت
 اسپانیول دوست و دشمن را پادشاه و کینگر کرد و حاکمی از جانب خویش نصب فرموده خود بار اضی ای تانیا آمد و در
 شهر روم کشت و ضیغ و شریف و حضرت او جمع شدند و با تقبیل جنابش شمار جبهند در این وقت انسانی که پسران
 لشکر و نایب نایب بود در شهر روم قدم پیش گذاشته زمین بوسید و معروض داشت که امروز قیصر بر کینگر رسید

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

مملی بزرگ شدناچار باهم متفق شدند و قتل او و لیسایکی کردند و بروی بشوریدند و او را گرفته در زندگی کشت
از ناندیش باز کردند و از نسل کیندی اصدیر ابادی برداشد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد
و مدت سلطنت واکت مو انک و ملکیت سین هیت پنجال بود

۵۵۳۵

تاریخ

فرمانگذاری اتانی در ملکیت روم پنجراروپا نصد و چهل و پنجال بعد از بیبوط آدم بود
آتانی سپهسالار جو لیس بود چنانکه بدان اشارت شد انگاه که جو لیس را قتل آوردند و عیشتن فرزند او
او نیز اندک سال بود و قتل سلطنت نیتو نیت برداشت اتانی فرمانگذار روم کشت و امرای مشورتخانه
نیز بعد از جو لیس قوتی بدست کردند و پس از روزی چند حکم از مشورتخانه صادر شد که اتانی باید با راضی شرفیفر
گند و آن بلا و امصار را بنق سازد تا مبادا بعد از قتل قیصر در آن خود و آشفگی بادی آید پس اتانی ساز فر
کرده لشکر بر آورد و کشتی در آب راند و هر جا ملحق مسافت فرموده از ساحل بحر شام سر برد کرد و بدان آری
در آمد و پیوسته در دل داشت که آیا کلیا پتره مکه مصر را چه مخایل و محاسن است که مانند جو لیس پادشاهی چندین
فریفته و شیفته او کشت و این خیال همه روزه خاطر او را زحمت میرسانید و هر او را بجانب کلیا پتره جنبش میداد
تا عشقش فرونی گرفت و بهر شش اندک شد و او را هیچ دست آویز نبود که وسیله دیدار تو اند شد و از هم
بزرگان مشورتخانه روم بی عجتی متعرض او نتوانست کشت در این وقت بعضی او رسانیدند که حاکم بلدی نیشیا
که در حوالی حلب است و از جانب کلیا پتره در آن اراضی حکومت کند با فرمانگذار بابل که از عمال خسرو بن بلاش
شاهنشاه ایران است متفق شده و بدان سر هت که با ستظهار سلطان ایران لشکر روم را از اراضی متعدده
پرون کند و شام و بیت المقدس را دیگر باره ضمیر مالک ایران سازد اتانی از این سخن شاد شد و رسولی نزد کلیا پتره
فرستاد و بدو نگاشت که تو این تاج و تخت را بقوت قیصر باقی و به نیروی دولت روم صاحب این مرز و بوم شیک
ایست در پادشاهی آن عمال تو در اراضی حلب دشمنان دولت روم را بدوستی طلب کنند و در مخالفت با متفق باش
اکنون خود بر خاسته در سیلیا که لشکر گاه ماست حاضر شو و بحقیقت این کار بر رس و عمال خود در تنبیه فرست
و اگر نه ترا بدو تاج و تخت باید کشت و در اع اقبال و بخت باید کرد این نامه نوشت و بفرستاد و بر روز عشق کلیا
در دل را افزون بود چندانکه خوی دیوانگان گرفت اتان از آن سوی چون نامه اتانی بکلیا پتره رسید با خود اندیشید
که چه لازم است با اتانی مصاف دهم اکنون که جو لیس نمانده صواب است که او را در کند آرم و کار بر برد کم
و عزم کرد که نزد او شده او را دیدار کند

۵۵۳۶

تاریخ

رضن کلیا پتره نزد اتانی پنجراروپا نصد و چهل و پنجال بعد از بیبوط آدم مت بود
کلیا پتره آن جمال داشت که در اقایم سبده مردم با یاد او می خنشد و با نام او بر میخو هشد و در فنون
عشق بازی آن دقایق میدانست که خیال عاشق را بنزیر طریق راده خود جمال رضن میکند زشت و یکی از جمله حکمای نخل
بود که در فنون حکم دست قوی داشت چنانکه او را در علم طب و دیگر علوم کتب مضتفا نشت که هم بنام او ترجمه
کرده اند و با زبان فارسی و عربی و ایسیانی و تراکیبندی و سریانی و ترکی و قبطی و قریق و لاتین و غیر آن نام
بود چنانکه در شانزده زبان بوضاحت بیان و طلاقت لسان سخن میگفت و از بد دولت که کس نبرد او میشد محتاج

اعلان بود

وقایع بعد از سقوط آدم با هجرت

بر جهان نبود با کجی چون نامہ اتانی بدو رسید و سخنان درشت اورا اصناف و مواعیان مملکت و صنایع حضرت را انکمن کرده با ایشان شوری گفتند که با سخ اتانی را چگونه باید کشت بر کس نمی چنان انداخته و رانی همیزد عاقبت کار بدان نهادند که تا نزد ملک مصر را مکات ننهند و چندین خوشنت کند اگر بعد دولت سستی پذیرد شاید بدین دولت توان زیست صواب است که دامن بزیم و با او بر گزینیم تا هر که را خدا خواهد ظفر بدود و کلیاتره چون این کلمات را اصناف فرمود و میدانست که در مصر آن مرد میث که با اتانی بزرگ کند روی بد انجماعت کرده و فرمود مرد واجب باشد که کشور را بشوم و شکر بر انکمن من خود بختنه عالم سخن کنم و از سلاطین تاج و افسرستانم بر خاک دعا کتر شام آفتاب با دیدار من دیوانه شود و ستاره با نظاره من از پای نشینم اکنون در کار اتانی بیخ نخواهم دید و کوچ پراکنده نخواهم ساخت خود بر گاه او تا زم و اتانی را با همه لاشیری مکت خویش سازم و سالها با آهوی چشمش خواب غمگوشی هم این بخت و ساز سفر کرد و از زتاب و لالی خوشاب جامعای شهوار و جامه های زر تار هدیه لایق از بهر اتانی فراهم کرد و فرمان او با جمعی کثیر از کنیزکان ما هروی که هر یک با خوی و رشیده و روی بی بی هم برای سفر آماده شدند و آلات طرب و ادات لهو و لعب را که همواره در بزیم کلیاتره بکار می بستند با خود برداشتند از دار الملکت مصر کوچ داده آهنگت اراضی سلطنتی نمود چون انچه بانانی رسید دل در برش طسیدن گرفت و بزیرگان طلب استیباستقبال کلیاتره فرستاد و همی سر پرده خوشی را روی داد و شمشکاه رازیت کرد چه بجان است که کلیاتره بد انجا فرود خواهد شد اما ملکه مصر بید و نگریت و یکسوی شکر گاه اتانی فرود شده سر پرده راست کرد و طول آمد و چشمش بخترد و سر پرده را نهاده بر زبر آن بنیشت و آن چهره را که دل خورشید از فروغش نقشه بود بر همه فرمود و با مرصع که کتر جو اهر خانش حضرت لعل در جشان بود بر سر نهاد و آن کنیزکان سپین ساق در برابرش چون سرو مار لب جو پار با صفت بکشیدند و لشکریان از بیرون سر پرده نیروده راست کردند اتانی که گوشش بر در و چشم بر راه بود چون معلوم کرد که کلیاتره بد کجی جای فرود شده کس نزد او فرستاد و پیام داد که ملکه مصر را چون افاد که چشم مار با دیدار خود روشن ساخت و حیره مارا باز خار خود کشتن فرمود کلیاتره در جواب گفت که من را اینی نموده ام و ساقی بعد از آن نوشتم اکنون بر اتانی است که بزمارت من کمر بند دو نزدیک من آید چون کلمات وی بانانی رسید بی توانی بر جان در راه سر پرده ملکه مصر را پیش گرفت و چون راه بد انجا نزدیک کرد و آن اسباب چشمش و جلالت بدید در حیرت شد چه همه سر پرده در چشمش و پانچ شستری و شماره شستری نمود پس قدم در میان سر پرده گذاشته تا که چشمش بر روی کلیاتره افاد که دیدارش چون آفتاب صحت دید میگرد در نظره اول دیوانه شد و از هوش بچانه گشت و بی اختیار در روی بر پای و نهاد و اظهار سکت و ذلت نمود کلیاتره اورا گرامی داشت و در پهلوی خوشین نشستن فرمود و اتانی که از بهر او کرده بود در حضرتش پیش گذرانید و ساز میهانی برای او طراز کرده بزیم شاهوار راست کرد و در برابر اتانی خان شام آورد که از روز و شب بخیر بود پس اتانی شامگاه بانها رحیرت و حسرت از نزد کلیاتره بیرون شده بسرا خویش آمد و همی با خود گفت که اگر اسباب سلطنت است که کلیاتره راست دولت روم در کجی بشمار خواهد آورد دیگر کلیاتره را بصفای طلب است چون ملک مصر در سرای او نازل شد اتانی از غلت بضاعه و حصارت سامان شده منده بود پس زبان معذرت گشوده گفت بزرگتر از آن صیفاست که ملک مصر از من کرد کس را ممکن نبود کلیاتره در جواب گفت که بیکو تر از آن صیفاست آن باشد که من در مصر از اتانی خواهم نمود و روز دیگر با اتانی کوچ داده

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

تاریخ جهانگردی و تاریخ ایران
از مولانا ابوالفضل محمد باقر

و طی مراعلی نموده با شاق وارد اسکندریه شدند و کلیا پاره بوده و فاموده اتانی را بمیغانی طلب نمود و بزمی چون
 بوستان بهشت آراسته کرد و فرمود و در وید شاه بود حاضر ساختند که کو بهشتنا سان هر یک را پانصد نوبت
 بز سرخ میانند پس نغمه بود و بجز در جای نماده مخلول ساخته بدست مکه مهر دادند تا پاشا میدو آن دیگر را
 خواستد ماعل کرده بدست اتانی دهند تا بنوشد اتانی گفت ضرورت داعی نیست که من یک کور تو مان مروارید
 بی شام دو نغمه که کلیا پاره به از آن معانی تواند کرد و چنان فریفته و شیفته عشق او بود که سر از فرمانش نخواست
 و ترک جاه و مال و سلطنت روم کفشد در حضرت کلیا پاره در حال قامت انداخت و بر نسق زنا شونی با او بی روز
 گذاشت و پیش از مضاجعت با کلیا پاره زن آنگه تو ارا که یکی از سپهسالاران روم بود بزنی در سرای داشت
 در این وقت چون این واقعه بعضی کلیا پاره رسید روی با اتانی ترشش کرد و در رسم جنابش گرفت که با چون
 چگونه تواند شد که ترازنی دیگر در سرای باشد اتانی برای آنکه او را از خشم فرو نشاند و با خود مهربان سازد
 مملکت عربستان و شام و بیت المقدس و یمن و قینیشیا را با جزیره سیرس بدو تفویض نمود و مدت دو سال
 گاهی بروم شده و باز با اسکندریه شت و بعضی بازی شغل بود در این وقت یکی از بندگان ارا که در مملکت ارمی
 سپاه روم طمع در بسته بدانجا درآمد و بر مال و زر که یافته شد برگزید و نیز صنی زین در آن بگذاشت و بود که
 فراوان داشت هم از برداشته با خود بردند از نیروی در میان مردم ارمی و سپاه روم کار بنام زهد و مجاهدانجامید
 و امور آن اراضی آشفته گشت چون این خبر بروم بر دند اهرای شور تمانه حکم دادند که اتانی لشکری لایق برداشته
 بدان مملکت شود و گناه کارانرا کیفر کند و مردم ارمی را امیدوار ساخته بجای خود نشاند لاجرم اتانی ساز سپاه
 کرده از روم بدر شد و عشق کلیا پاره چنان در روی او میخیزد بود که گاهی بطرف ارمی شواست گذاشت بی اختیار
 عنان غریت بسوی مصر کرد و نید و از کالی شرق چنان بهشتاب همی طی مسافت کرد که از جمله شیران که ملازم
 رکاب او بودند بهشت نزار تن عرضها ک و دمار گشت و خود با این استحال با اسکندریه در آمده در کن کلیا پاره
 آرمید و از جهان خبر وصل و را امید داشت چون روزی چند بگذشت شبی در حضرت معشوقه معروض داشت که
 زندگانی این جهان را برای تو خواهم و در دل دورم که مملکت جهانرا گرفته بر فرزندان تو قسمت کنم و کلیا پاره در
 از اتانی داشت که بجز بطلمیوس نام بود و آن دیگر را اسکندر مینامیدند و از جولیس نیز دو پسر داشت چنان
 روز که با اتانی بمخواب گشت پست و پنج ساله بود مع القعه شبی اتانی بزنی بر آراست و چهار گشت گذاشته چنان
 پسر کلیا پاره را بر زبیر آن بر نشاند آنگاه سلطنت سیرس بیک پسر کلیا پاره و عدده فرمود و بس مردم سیرس
 در بر او کرد و تاجی بر سر او نهاد و سلطنت اراضی شام و سیران را با دیگری و عدده کرد و هم چنان که نسبت بان بلاد
 داشت با تاجی بوی داد و پادشاهی سیران را با قیصریان که کلیا پاره از جولیس داشت و عدده داد و هم با
 بر سر او نهاد و سلطنت بسیار را که هم از اراضی مغرب است با آن دیگر گذاشت و گفت مملکت ایرانرا من خواهم
 نمود و بر شما نیز قسمت خواهم کرد این کعبه و چند روز دیگر بعیش و طرب بگذرانید آنگاه با شاق کلیا پاره آنگه
 اراضی ارمی فرمود تا از قرار حکم شور تمانه کار آن ممالک را بنسب کند پس از مهر کوچ داده و از فلسطین و رود
 فرات عبور نموده بمجا علی مسافت کرد تا کنگار رود ارس رسید تا گاه از دنبال یکی از دوستان اتانی در

که در این

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

که توار برای دولت روم در کتازی و غنچه برای شورتخانه کارانه دست تو بدر خواهند کرد چه از این نافرمانی کرد
 و تخت بسوی مصر شاهی و جمعی از لشکر نیز از آفت بر ما شدت شتاب نابود ساختی خرد و بزرگت رو میان
 زبان به تشنیع تو باز دارند و غنچه بتر از درجه حکمرانی و سلطنت ساقط سازند اتانی دریم شد و از آنها سردار
 با سپاه برای انجام کار از من معین کرده خود عزیمت روم فرمود و دستانش گشت صواب آنست که کلیا پتره را
 بسوی مصر کیسل فرمائی و کجاست با صلاح کار خود پرورداری چنانا سلطنت با عشق بازی صورت نه بند چه اول قدم
 در عشق ترک جان و جاه است اتانی بدین سخن صبر نمایند او کلیا پتره نیز کشت سلطنت اتانی را بی من معینت
 نباشد پس با اتفاق بسوی روم ره سپار شدند و سهل و صعب زمین را در بیم نوشته در جزیره سیاس که از جزایر روم
 فرود شدند در اینجا معلوم شد که ستاره اتانی سر بر شیب دارد چه بزرگان روم در دفع او کجاست شده و او
 پسر خوانده جولیس نیز بگذر شد و نیز رسید خود دعوی سلطنت دارد و مردم او را محلی دیگر ننهند چه پسر خوانده
 در این وقت اتانی از کلیا پتره بدکان شد که سبب از برای خلاصی خود و قوام دولت و سلطنت خویش او را از
 بخوراند و از میان بر گیرد و این سخن را مایه خودت خود با دولت روم کرده با طبعان خاطر بسوی مصر هجرت
 کند لاجرم در اکل و شرب جانب حزم را فرو میگذاشت کلیا پتره بفرست این معنی را در یافت و روزی در شب
 ز بر آلوده کرده بدست اتانی داد و کشت بسوی که نیکو کلیت چون اتانی خواست از او بید دست برده
 آن کل را از دستش گرفت و فرمود تا یکی از کنانه کاران را که در مجلس بودند حاضر ساختند و آن کل بدو سپرد
 و کشت بسوی چون بونید در حال برد پس روی با اتانی کرده کشت در حق من ظن بد بر بر اگر خواستم بلاکت ترا
 بوجی دیگر آردستم آنگاه از سیاس با اتفاق وارد آتین شدند و زن آگنیوا که بعد از شوهر بجای آنکس
 در آمده بود در اینجا سکون داشت کلیا پتره با او و سایر زن و مرد آتین یک از در صبر و شفقت پروان شد
 و جلگی را بزرگوار و محترم داشت و مردم آسین که در دل با کلیا پتره بد بودند اتانایا چار در کمال مسکت و ضرت
 با طاعت او داشتند در این وقت امرای شورتخانه روم حکم دادند که اتانی همراهان و سپاهیان خود را خصم
 انصرف داده خویشین به شمشانی در شورتخانه حاضر شود چون این خبر با اتانی رسید دانست که بزرگان شورتخانه
 بدان سرند که او را از درجه خود ساقط سازند و دستان خود را انجمن کرده با ایشان شوری انداختند
 گفتند که کار از آن گذشته که تو خواهی برقی و مدار باشی و بکلیت زمام دولت بگیری ای یک غنچه
 قیصر است که دل شیرو بیروی پیل دارد و هرگز از پانچ نشیند تا دست در آغوش دولت کند ترا لا بد باید
 با او مصاف داد تا بحث هرگز نخواهد بخت نشاند و دولت با بر که پشت کند بر خاک مذلت افکند اتانی
 این سخن را با صدق مقرون دانست و سر از حکم شورتخانه بر تاملت اما عشق کلیا پتره او را مجال نمیکند است
 که با عدا و سپاه و تجهیز لشکر پردازد و خصم را گذاشته همه روز کار خود را ببله و لعب پای میبرد و سخن جز
 از کلیا پتره نمیکشد و کوشش جز بر سخن او نمیند و دیده جز بر روی او نمیکشد
 زبرد او کلیا پتره برادرش را چنزار و پانصد و پنجاه و یکسال بعد از سقوط آدم بود
 از این پیش مرقوم شد که جولیس آنگاه که تاج سلطنت بر سر کلیا پتره میند برای دفع اندیشه مردم بزرگوار
 از این پیش مرقوم شد که جولیس آنگاه که تاج سلطنت بر سر کلیا پتره میند برای دفع اندیشه مردم بزرگوار

در این وقت اتانی از کلیا پتره بدکان شد که سبب از برای خلاصی خود و قوام دولت و سلطنت خویش او را از بخوراند و از میان بر گیرد و این سخن را مایه خودت خود با دولت روم کرده با طبعان خاطر بسوی مصر هجرت کند لاجرم در اکل و شرب جانب حزم را فرو میگذاشت کلیا پتره بفرست این معنی را در یافت و روزی در شب ز بر آلوده کرده بدست اتانی داد و کشت بسوی که نیکو کلیت چون اتانی خواست از او بید دست برده آن کل را از دستش گرفت و فرمود تا یکی از کنانه کاران را که در مجلس بودند حاضر ساختند و آن کل بدو سپرد و کشت بسوی چون بونید در حال برد پس روی با اتانی کرده کشت در حق من ظن بد بر بر اگر خواستم بلاکت ترا بوجی دیگر آردستم آنگاه از سیاس با اتفاق وارد آتین شدند و زن آگنیوا که بعد از شوهر بجای آنکس در آمده بود در اینجا سکون داشت کلیا پتره با او و سایر زن و مرد آتین یک از در صبر و شفقت پروان شد و جلگی را بزرگوار و محترم داشت و مردم آسین که در دل با کلیا پتره بد بودند اتانایا چار در کمال مسکت و ضرت با طاعت او داشتند در این وقت امرای شورتخانه روم حکم دادند که اتانی همراهان و سپاهیان خود را خصم انصرف داده خویشین به شمشانی در شورتخانه حاضر شود چون این خبر با اتانی رسید دانست که بزرگان شورتخانه بدان سرند که او را از درجه خود ساقط سازند و دستان خود را انجمن کرده با ایشان شوری انداختند گفتند که کار از آن گذشته که تو خواهی برقی و مدار باشی و بکلیت زمام دولت بگیری ای یک غنچه قیصر است که دل شیرو بیروی پیل دارد و هرگز از پانچ نشیند تا دست در آغوش دولت کند ترا لا بد باید با او مصاف داد تا بحث هرگز نخواهد بخت نشاند و دولت با بر که پشت کند بر خاک مذلت افکند اتانی این سخن را با صدق مقرون دانست و سر از حکم شورتخانه بر تاملت اما عشق کلیا پتره او را مجال نمیکند است که با عدا و سپاه و تجهیز لشکر پردازد و خصم را گذاشته همه روز کار خود را ببله و لعب پای میبرد و سخن جز از کلیا پتره نمیکشد و کوشش جز بر سخن او نمیند و دیده جز بر روی او نمیکشد زبرد او کلیا پتره برادرش را چنزار و پانصد و پنجاه و یکسال بعد از سقوط آدم بود از این پیش مرقوم شد که جولیس آنگاه که تاج سلطنت بر سر کلیا پتره میند برای دفع اندیشه مردم بزرگوار

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

که آن هنگام یازده ساله بود با او در سلطنت شریک گردید و گوشت اکنون چون زشت و پانزده نفر تمامت امور با کلی تیره
 باشد چون بگذرد و نیز رسید شریک خواهند بود در این وقت که او مردی نامور بود و دولت اتانی روی بیست
 داشت کلیا تیره در پیم شد که مباد اتانی در دست افسوس بود شود و بعد از او برادرش در کار ملک رخصت
 اندازد یا خواهد با او مشارکت کند چنانکه جوئیس مقرر داشت پس ز بجا در اندیشه تعبیه کرده با برادر خود پند
 و او را از میان برداشته دل زانندیش او فارغ ساخت

این کتاب در تاریخ
 و جغرافیه و سایر
 امور که در این کتاب
 مذکور است

۵۵۵۹ . ابتدای دولت ملوک حیره و جلوس مالک بن فهم بن خبزار و پانصد و پنجاه و نه سال بعد از سبط آدم بود
 حیره نام شهریست از عراق عرب که از آنجا تا کوفه سیل راه بوده و آن بلده را از فایت حسن عربان حیره
 بنامیدند و این نام بدو از این روی فاد که حسان بن تیغ که شرح حالش مرقوم شد گاهی که عزیمت بلاد خراسان
 فرمود چون بدان اراضی در آنجای سگرو خود را در آنجا ساکن فرمود و قال خیر و کبه ای اقیمو آ پس آن مقام را
 حیره گفتند مع القصد آنگاه که شهر بسبب میل مردم ویران گشت و عمرو بن عامر فرقیقا و ساکنین آن مملکت
 پراکنده شدند مالک بن فهم بن غنم بن دوس بن عدنان بن عبد الله بن زمران بن کعب بن کارث بن کعب
 بن عبد الله بن مالک بن نصر بن از بن خوش بن رمعه بن مالک بن زید بن کهلان بن سبأ بن یعرب بن قحطان
 بن بود علیه السلام بعراق عرب فاد از این روی که پدران او با عمرو بن عامر فرقیقا کوچ دادند و بشام آمدند
 و سکون کردند چنانکه مذکور شد اما چون عسرو از جهان بر مٹ و نوبت به جنته بن عمرو رسید و هوای سردی
 داشت مالک از وی برنجید و او نیز مردی فروتن و نرم گردن بود لاجرم از نزدیک جنته دوری جست بعراق
 عرب آمد و در این هنگام چون کار دولت روم بسبب جنگ اتانی و افسوس آشفت بود و خسرو که پادشاه
 ایران بود بسم قوتی نداشت مالک اعران و انصار خویش را فرا پس کرده بر حیره دست یافت و اندک
 اندک با نیرو گشت چنانکه حکمش بر ارضی ابل و موصل نفاذ یافت و در بجه سلطنت حاصل کرد و پنجاه و دو سال
 در کمال استبداد و استقلال حکمرانی فرمود آنگاه روزی بر بحر میگذشت سیله نامی نادانسته تبری انداخته
 بر عقل و آمد و مالک بدان جراحت جان برد و کوشش و بت پرستیدن بود

۵۵۶۰ . جلوس افسس بن خبزار و پانصد و شصت سال بعد از سبط آدم علیه السلام بود
 اگر تو تین فرزند خاندانی نامور نیست و مولد او در آریشته است که کوچکترین بلاد است از این در بود
 که چون دولت روی بدو کرد در دل میداشت که نسب خود را محو کند و میفرمود من فرزند فرمانفرمای جمهوری
 روم بودم و بسم این سخن بگفت بود با بچه مردی خردمند بود و بخشی بلند داشت تخت راه بشور تمانه روم
 کرده در عقل و عقدا مور را میسکو همی زد و سخن بنجید و بسی بحث چند آنکه صافت عقل در زانست که
 بر بزرگان شور تمانه آشکار گشت و روز تا روز کار او فرونی گرفت تا در دیوان روم وزیر و کار فرما شد
 در این وقت بزرگان شور تمانه او را افسس لقب دادند که در لغت ایشان یعنی همیون است و چون بزرگ سلطنت رسید
 او را قیصر گفتند و بسبب این نام در ذیل قیصر جوئیس مرقوم شد و بعد از او سلاطین روم را لقب افسس میدادند
 و قیصر نیز میگویند و گاهی قیصر را بر خویش پادشاه و ولیعهد او نام مینامند چنانکه در جای خود گفته خواهد شد

این کتاب در تاریخ
 و جغرافیه و سایر
 امور که در این کتاب
 مذکور است

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

مع القصد چون جولیس از جهان جای برداشت و اتانی نیز بیشتر روزگار خود را موقوف بر بوی کلیات پاره ساختن
 که مواظب خدمت و ملازم دولت بود بالا گرفت و لوای ایام را طوری برکشید و سلطنت روم با دست و بخت بسیار
 دقیق و اندیشهای باریک یکباره دولت جمهوری را از میان بر گرفته فریاد و جیاد در گریه حکومت جای
 گرفت چنانکه بعضی از مورخین نخستین قیصره ویرا خوانند که هر چه رسم سلطنت جولیس در روم مخفی و در آن کجا
 مردم روم وجود غنطس را اطلاع دهند و بدین نعمت شهر زدند و از دل و جان سر بفرمان او نهادند چه نزدیک
 به پست سال بود که کار را مملکت بختند اینگری و خونریزی میرفت و تمامت مردم از دولت جمهوری خسته و رنجور بود
 چون کار بر غنطس استوار شد بصلاح و صواب دید آفرینند که او را از جا که ان محرم بود جمعی از امرای شورتخانه را که
 کار سلطنت میدادند اخراج فرمود و چون بزرگان شورتخانه این بدیدند و شنیدند که پادشاهی با حکومت جمهوری
 راست نیاید از هم آنکه روزی این دولت بپسندد و دست تن از ایشان خود استخافانوده از شورتخانه
 بیرون شدند و غنطس فرمود بر گرامبرایه از ده هزار دینار زر سرخ کمتر باشد لایق آن نیست که میان بزرگان شورتخانه
 زینت کند بدین حکم نیز بعضی بیرون شدند و جمعی را بکیفر گناه و باز پرس روزگار گذشته بگشت آنکاه
 شاهزادگی را در دیوانخانه بنام خود کرد و بزرگان شورتخانه آنکه معزول بودند طول شدند و آنکه جای خود شدند
 نیز در هم بودند لاجرم در نهانی با مردم زبان بشکایت قیصر کشودند و از سخنان ایشان دلهای مردم آزرده شدند
 زبان به گویش کردند و قیصر باز کرد و چون غنطس این معنی را بداند است شورتخانه آمد و فرود بزرگ خلق را
 فریبم کرده بخت خفته برایشان خواند آنکاه کشتای مردم روم چون من بگریه مملکت بر آدم دست بچو
 و اعتساف زدم و امرای شورتخانه را بعضی عزل و برخی قتل نمودم و بدین کردار معذورم چه پدر گشته
 بودم و خوشخواهی پدر بر سر واجب باشد و غرض غنطس از این سخن قتل جولیس بود چه خود را پسر خوانده
 او میدانست و از پس این سخن فرموده اینک از سلطنت دست باز داشته کار بر جمهور میگذارم و از آن
 خیر پادشاهی کناره میجویم و هر کس از شورتخانه عزل کرده ام بر سر عمل می آورم مردم از سخنان او
 خوفناک شدند و امرای شورتخانه نیز دانستند که سخن او از در صدق نیست پس یکی دست بدامن او
 زدند و الحاح نمودند که دست از سلطنت باز ندارد و مملکت را بی ملک سازد بعد از آنکه مردم کمال عجز
 و انکسار بطور رسا نمودند غنطس قبول سلطنت فرمود و امرای شورتخانه او را در آن مجلس پراگانشان
 و امپراتور نام نهادند که معنی پیکر پکی و سپهسالار است آنکاه غنطس باز جلیقی اندیشید و فرمود که
 تا ده سال این بار بر دوش منم و تن بر حمت سلطنت میدهم پس از این مدت باز استخافا خواهم نمود
 این سخن نیز برای آن کشت که آنکه با سلطنت او بدوستان نشد با میدانقتضای این مدت آسوده رود
 بر ندوختند بر نیکنیزند و مادام که در حیات بود چون این ده سال منقضی میشد باز انجمنی کرده قرار برده
 سال دیگر میگذاشت مع القصد چون دیگر باره پادشاهی از انجمن برخواست فرمود تا امرای شورتخانه
 شش روز در یک محفل فریبم بدادند و پادشاهی او را از سلطنت پذیرفتند حکومت
 بعضی از بلاد شرقی و یونان و اراضی مغرب را بدیشان تفویض فرمود تا از جانب خود کس بفرمانداید

این کلمات در کتاب تاریخ روم نوشته شده است
 و در بعضی نسخها با کلمات دیگر جایگزین شده است

این کلمات در کتاب تاریخ روم نوشته شده است
 و در بعضی نسخها با کلمات دیگر جایگزین شده است

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

آن بلاد فرستادند و ایشان تیر در ازای این سود و عذای این حکومت تفرزد داشتند که هم در پای تخت روم حکم لشکر
 با غنظن باشد و از آن پیش در پای تخت روم بی اجازه و جمع بزرگان شورتخانه کسیرا بر لشکر حکومت نبود و چون
 قرار بدان نهادند که غنظس برای هر هفت خود چندا که خواهد افواج خاصه در روم بدارد و کجا بداری فوج خاصه
 در روم از اختراعات غنظس بود برای آنکه ابتدای سلطنت بود و این عمل بر مردم صعب نبود و اینکه لشکر را
 برای حفظ خویش داشت تا ناگاه چون بولیس قتل نرسد و ایشان ترا سه بهره ساخت و حکم داد تا یک بهره پوست
 در اطراف سرای پادشاه حاضر باشند و بهره در بیرون شهر سکون فرمایند اما ایشان بعد از غنظس با
 فساد روم شدند و قیصر همیشه این گروه را میداشت و چون دولت از روم تیره و تار گریه قبضه نینکه مدیم قیصر
 برقرار بود و چون سلجوقیان در اسلامبول سلطنت یافتند بگونه لشکر را یک جری نام نهادند اصلاح
 دادند ایشان در بر زمان و عهد ایشان در جای خود کفنه خواهد شد مع الفقه چون غنظس از سکا
 نیز فرغت یافت خواست تا با اسم و کالت دولت سلطنت کند که خاطر مردم کمتر آشفتد باشد از بزرگان شورتخانه
 منصب کانسول و نظریون را برای خود بخواند و از برای کانسول اول چند شرط باشد اول که بروقت پادشاه
 غایب باشد و حکومت کند و دوم آنکه قرار سلطنت و آنچه برای سلطنت در کار است او تعیین و تمیز فرماید
 سیم آنکه در معابد و عبادت خانها پیشوای دین او باشد چهارم آنکه احکام لشکر از حضرت او صادر شود پنجم آنکه سول
 دور و نزدیک با او سخن بکنند و زشت و زیبای مملکت را بآورد و قبول و منوط داند ششم آنکه در محافل و مجالس
 برتر از همه کس جای او باشد و احکام شرع و عرف از او صادر شود هفتم آنکه ضبط و ربط خراج و دخل مملکت با او
 باشد اما نظریون منصب و کالت رحمت است و او را در این امور هیچ تصرف نیست بلکه در طرف رود و
 سرکنسل واقع است اما عظیم بزرگوار و محترم باشد چنانکه چون از درانکار بر خیزد و کار بر او گوید بشود
 قدرت سلطنت از اجرای آن باز ایستد و رسم چنین بود که سرکنسل دوتن باشد و نظریون ده تن و از برای
 آنکه ایشان با چنین نیرو و عظمت بهوای پادشاهی بر نخیزد قانون چنین بود که از پس یکسال این چهار مغزول باشند
 و سرکنسل و نظریون از نو اختیار کنند لاجرم چون مدت حکومت ایشان اندک بود با مردم برنج عدل
 و نضت میرفتند تا در زمان مغزولی مطعون خلق نباشند اما برای غنظس این دو منصب تفرزد شد که چندا که
 زنده است فرید او حیدر گالک باشد چون روزی چند برگذشت باز حلیتی از ایشانید و به استصواب امیر
 شورتخانه که در اینوقت در حقیقت دست نشان او بودند منصب سوتیریم باقیقت که جارت از امامت است
 و پیشوائی مذہب و منصب بنیادینی را که همبازی رحمت و داری دولت و مملکت است تا لنگ شد و با ایستادگی
 آنکه و انباید با مردم که رعایت قانون قدیم میکنم و رسم شورتخانه را بر نخواهم انداخت هر سال صاحبان
 منصب قدیم را با اسم جان منصب غلت میداد و خدمتی جزئی رجوع میفرمود و خود نیز سال بلینوبت غلت سرکنسل
 میپوشید و در کار سپاه تفرزد داشت که لشکریان بیشتر از مردم روم باشند و هر گرا در رسته لشکریان
 در می آوردند و تخت سو کند میدادند که بر کز جلا و وطن بخشند و از سایه علم امیر اطوار مختلف بخونید و از جان
 دادند در راه پادشاه و مملکت باک ندارند لاجرم علم قیصر را که بر آن مثال عتایی زمین بود لشکریان پیش

در روزی که در این شهر
 در روزی که در این شهر
 در روزی که در این شهر

در روزی که در این شهر
 در روزی که در این شهر
 در روزی که در این شهر

وقایع بعد از سبوط آدم تا هجرت

میکردند و هر کس از آن علم مبارک روی بر تافته فرامینود او را ملعون دنیا و آخرت میدانند و اگر بدست میگرد
 یکفر میدادند و فرمود تا شکر بیان روزی دو نوبت تعلیم جنگ کشند و سلاح جنگی که در ایام تعلیم بدست لشکریان
 میدادند و برابر آن وزن داشت که در روز جنگ بر میگردفت تا هنگام نبرد بکار بستن آلات حرب برای
 سهل نماید و برای تعلیم دادن لشکریان در رستان رو اقامی سکرتف بر آورده بودند که کفایت آن تمام نمیشد
 و نظام لشکریان بدین نسق بود اول پیاده که اسلحه سنگین داشتند و کوهتارت بودند و کوهتارت را
 در این عهد بطالیان کوفتند و بر پنجاه و پنج بهره بودند و آن جمله را کانی بنی مینامیدند و ایشان سرگردان
 و سرهنگان داشتند و آن فوج که پیش جنگ بودند و علم عقاب با ایشان بود و کینزار و کیمصد و پنج تن بودند
 و نه بطالیان دیگر که هر یک پانصد و پنجاه و پنج تن بودند بر قشای ایشان میشدند و این جمله نظام پیاده شهنزار و
 یکصد تن بودند و در روز جنگ هر یک برای حفظ خویش مغفزی اغبر بر سر داشتند که پری بشب تاج خروس
 بر زبر آن بودند و ایشان را نیز یک سینه بند و یک زانو بند بود و سپری طولانی و محو تف از چوبهای سبک
 ساز میدادند و با چرم کا و استوار نموده بر زبر آن صغحه از مس نصب میکردند و طول آن سپر چهار پا و شش
 دو پا و نیم بود و یک نیزه و یک زوپن داشتند که شش پا طول آن بود و از فولاد بشکل مثلث سانی بر آن
 مینهادند که همیشه اصبع طول داشت و آنرا بسوی دشمن پرتاب میکردند و چنان زبردست بودند که بر
 زخم ایشان بر خطا نمیشد و در روز مصاف پس از افکندن آن نیزه و زوپن شیخ بر کشیده و بجنگ در می
 و شمشیر ایشان کوتاه بود و دو دم داشت که از برای زدن و فرو بردن هر دو نیکو بود و در میدان
 بشت صنف بر میکشیدند و میان هر دو صف و هر دو تن یک ذرع فاصل بود و سپاه سواره ایشان
 ده بهره بودند بهره نخستین یکصد و سی و دو تن بودند و نصف دیگر هر یک شصت و شش تن جمله هفتصد و
 هشت و شش تن میشدند و هر رسته پشتوان یک بطالیان پیاده بودند و کاهی در جنگ با قضای وقت
 از پیادگان جدا میشدند و سلاح جنگ ایشان یک مغف و یک سپر طولانی و یک زوپن و یک زره بود و یک
 زوپن و یک شمشیر داشتند و استعمال نیزه و طبر زین نیز از ایرانیان آموخته بودند و بر لشکر که خرسپاه
 روم بود معین لشکر نام مینهادند و لایق نمیدانستند که ایشان را لشکر رومی خوانند و در جنگ با یحیی
 لشکر بقدر لشکر یا زیاده باشد و هر بطالیان نیز یک فوج معین بسرا و مواظب بودند چون ایشان یک نوبت
 بیکر زدند سرگردان انجماعت را در روم دیوان سپکی مینمودند و در هر سپاه ده منجستق بزرگ و پنجاه
 پنج منجستق کوچک بود که با آنها سنگ بسوی دشمن می افکندند و اگر نماند که سپح لشکر و سپح دیو در قلعه
 در برابر آن استواری نبود و لشکر گاه ایشان را بشکل مربع مینهادند و زمین مرتعی را که از ضلعی تا ضلعی
 ذرع مسافت بود دست بزار تن لشکری فرود میشد و دور لشکر گاه را دیواری با ارتفاع سه ذرع بر می
 و دور آنرا خندقی که دو ذرع و یک شبر عرض و دو ذرع و یک شبر عمق داشتند و هر یک در دو انجام این
 تمام با لشکریان بود و عدد لشکریان در زمان قیصره سیصد و هشتاد و پنج هزار تن بود که یک نیمی آن معین
 لشکر نامیده میشدند و هشتاد و پنج هزار تن نیز لشکر بحری داشتند و بر کرسپاه یا نیزه در شهرستان سکون

عراق

کوهتارت و کوهتارت
 در آن زمان که در آن
 زمان که در آن
 کوهتارت و کوهتارت
 در آن زمان که در آن
 زمان که در آن

عراق

جلد اول از کتاب اول شرح التواریخ

میگرد آسند بگرد در سرد جای میدادند تا قوی دل و درشت خوی کردند و مملکت محروسه غنطس پس چون بود
 اول مملکت ایاتیا و آن اراضی را که امروزه نمبردی میمانند در قدیم جزو ایاتیا نبوده بلکه قبیل از فرزند ایاتیا
 منحرف نموده فرانس نو آباد میسند و آن اراضی از کنار رودخانه پوتا بوده تا زمین را منته و سبب آب است
 ایاتیا طایفه اثر سنگن و قبیل آتیرین بودند و بجای قابل قریبی و تیشنت و آپولین و لوکسین مردمان
 جنگی و مبارز بودند و غنطس این مملکت را با زده بخش فرموده در هر قسمت ماکمی برکاشت و دیگر رودخانه
 و دیوار چون هزار و سیصد میل راه قطع کرده با شصت رودخانه دیگر پیوسته کرد و داخل دریا
 قرار نگرفته شود و چنانست که آن دریا برای ظرف بودن آن رودخانه های بزرگ کوچک نماید بجهلان اراضی
 که در اطراف رودخانه دنیوب با هم ایکن مشهور بود مشتمل است بر چند مملکت اول رینیته و آن از سرکه
 الف تا رودخانه دنیوب است دوم ناریکم و پانینیه و آن اراضی ما بین رودخانه این و دنیوب است و آن
 مشتمل است بر بلوک استیریته و سیریه و گریبته و گرن آک و متقرنی سفلی و کلوانیه و مردم این اراضی
 پیوسته با هم دوست بودند چنانکه هنوز در تحت فرمان یک خانواده اند سیم دایشته و آن اراضی طولانی که
 میان رودخانه سنو و آیز ایک که ایتران از نواحی ویش و ارض رتونه محسوب میشود و هنوز با هم قدیم
 ایکن نامیده میگرد و چهارم سینه و دینه و چنانست که رودخانه طینس چون بار و دست پیوسته شد
 یونانیان آن را رود استرخواند و آن بلاد که در جابن ستر واقع است دینه و سینه کو بند و بلاد سینه
 که بر طرف یمن رودخانه دنیوب باشد و مملکت است و آنرا ستر دینه و بقریه گویند و آن اراضی ماقب
 برست سلاطین اسلامول ستر گشت و بلاد سینه که بر طرف یسار دنیوب واقع است چهار مملکت است از قبیل
 و طرنتلوانیه و این پرده تحت فرمان حاکم متقری در آمد و مؤلفه اویته و و آلیشه هم بر زیر فرمان ملوک اسلامول
 پنجم ریش و سیدانیه و قریش است و ایک شهر قطنین در کنار ریش واقع است و سیدانیه شهر است
 در مملکت ماکا دونه که مولد اسکندر یونانی است آنرا سندن نیز گویند و آن مملکت را معترب کرده مقدونیه
 و ماکدونه خوانند و شهریش و آرشا و آرسن که از بلاد و امصار یونان است در قریش بوده و این
 مملکت چون بتصرف عثمانی در آمد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مردم ایلی نام نهادند با جمله در بلاد و
 مردم هزار و صد و نود و هشت شهر قریه و آبادانی کوچک و بزرگ بوده و دیگر مملکت اسپانول است و آن در
 اراضی مغرب است از کیسوی کوستان پترین و از کیسوی بریای مذکورترین و از دو جانب به بحر تنگت یک
 پیونده غنطس آن اراضی را سه بهره ساحل اول لوسیینه که اکنون مملکتی جداگانه است و آن را
 پورتعال خوانند دوم چکه و آن اراضی قریه و آند لوسیینه است سیم تره کاتین میرانست و محال قلیشه
 و استیری و یسکی و توری و بیان و دوزگنیز و مریشه و لیشه و آرشان در این قسمت است و دارالملک
 آنرا بنام مملکت خوانده تر قانیه گفتند پس بعد از مردم آن مملکت بجلادت و دلادری بلند آوازه بود
 سیرین و آزرگن شیرین و استیرین نام آن قابل بود و در آن مملکت سیصد و شصت شهر و دیه و قریه
 بوده است دیگر مملکت فرانس است که اسم آن در قدیم ایلام کال بوده و ایشان زن و فرزند و آرمینا

در مملکت ایاتیا و آن اراضی را که امروزه نمبردی میمانند در قدیم جزو ایاتیا نبوده بلکه قبیل از فرزند ایاتیا
 منحرف نموده فرانس نو آباد میسند و آن اراضی از کنار رودخانه پوتا بوده تا زمین را منته و سبب آب است
 ایاتیا طایفه اثر سنگن و قبیل آتیرین بودند و بجای قابل قریبی و تیشنت و آپولین و لوکسین مردمان
 جنگی و مبارز بودند و غنطس این مملکت را با زده بخش فرموده در هر قسمت ماکمی برکاشت و دیگر رودخانه
 و دیوار چون هزار و سیصد میل راه قطع کرده با شصت رودخانه دیگر پیوسته کرد و داخل دریا
 قرار نگرفته شود و چنانست که آن دریا برای ظرف بودن آن رودخانه های بزرگ کوچک نماید بجهلان اراضی
 که در اطراف رودخانه دنیوب با هم ایکن مشهور بود مشتمل است بر چند مملکت اول رینیته و آن از سرکه
 الف تا رودخانه دنیوب است دوم ناریکم و پانینیه و آن اراضی ما بین رودخانه این و دنیوب است و آن
 مشتمل است بر بلوک استیریته و سیریه و گریبته و گرن آک و متقرنی سفلی و کلوانیه و مردم این اراضی
 پیوسته با هم دوست بودند چنانکه هنوز در تحت فرمان یک خانواده اند سیم دایشته و آن اراضی طولانی که
 میان رودخانه سنو و آیز ایک که ایتران از نواحی ویش و ارض رتونه محسوب میشود و هنوز با هم قدیم
 ایکن نامیده میگرد و چهارم سینه و دینه و چنانست که رودخانه طینس چون بار و دست پیوسته شد
 یونانیان آن را رود استرخواند و آن بلاد که در جابن ستر واقع است دینه و سینه کو بند و بلاد سینه
 که بر طرف یمن رودخانه دنیوب باشد و مملکت است و آنرا ستر دینه و بقریه گویند و آن اراضی ماقب
 برست سلاطین اسلامول ستر گشت و بلاد سینه که بر طرف یسار دنیوب واقع است چهار مملکت است از قبیل
 و طرنتلوانیه و این پرده تحت فرمان حاکم متقری در آمد و مؤلفه اویته و و آلیشه هم بر زیر فرمان ملوک اسلامول
 پنجم ریش و سیدانیه و قریش است و ایک شهر قطنین در کنار ریش واقع است و سیدانیه شهر است
 در مملکت ماکا دونه که مولد اسکندر یونانی است آنرا سندن نیز گویند و آن مملکت را معترب کرده مقدونیه
 و ماکدونه خوانند و شهریش و آرشا و آرسن که از بلاد و امصار یونان است در قریش بوده و این
 مملکت چون بتصرف عثمانی در آمد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مردم ایلی نام نهادند با جمله در بلاد و
 مردم هزار و صد و نود و هشت شهر قریه و آبادانی کوچک و بزرگ بوده و دیگر مملکت اسپانول است و آن در
 اراضی مغرب است از کیسوی کوستان پترین و از کیسوی بریای مذکورترین و از دو جانب به بحر تنگت یک
 پیونده غنطس آن اراضی را سه بهره ساحل اول لوسیینه که اکنون مملکتی جداگانه است و آن را
 پورتعال خوانند دوم چکه و آن اراضی قریه و آند لوسیینه است سیم تره کاتین میرانست و محال قلیشه
 و استیری و یسکی و توری و بیان و دوزگنیز و مریشه و لیشه و آرشان در این قسمت است و دارالملک
 آنرا بنام مملکت خوانده تر قانیه گفتند پس بعد از مردم آن مملکت بجلادت و دلادری بلند آوازه بود
 سیرین و آزرگن شیرین و استیرین نام آن قابل بود و در آن مملکت سیصد و شصت شهر و دیه و قریه
 بوده است دیگر مملکت فرانس است که اسم آن در قدیم ایلام کال بوده و ایشان زن و فرزند و آرمینا

ایاتیا طایفه اثر سنگن و قبیل آتیرین بودند و بجای قابل قریبی و تیشنت و آپولین و لوکسین مردمان
 جنگی و مبارز بودند و غنطس این مملکت را با زده بخش فرموده در هر قسمت ماکمی برکاشت و دیگر رودخانه
 و دیوار چون هزار و سیصد میل راه قطع کرده با شصت رودخانه دیگر پیوسته کرد و داخل دریا
 قرار نگرفته شود و چنانست که آن دریا برای ظرف بودن آن رودخانه های بزرگ کوچک نماید بجهلان اراضی
 که در اطراف رودخانه دنیوب با هم ایکن مشهور بود مشتمل است بر چند مملکت اول رینیته و آن از سرکه
 الف تا رودخانه دنیوب است دوم ناریکم و پانینیه و آن اراضی ما بین رودخانه این و دنیوب است و آن
 مشتمل است بر بلوک استیریته و سیریه و گریبته و گرن آک و متقرنی سفلی و کلوانیه و مردم این اراضی
 پیوسته با هم دوست بودند چنانکه هنوز در تحت فرمان یک خانواده اند سیم دایشته و آن اراضی طولانی که
 میان رودخانه سنو و آیز ایک که ایتران از نواحی ویش و ارض رتونه محسوب میشود و هنوز با هم قدیم
 ایکن نامیده میگرد و چهارم سینه و دینه و چنانست که رودخانه طینس چون بار و دست پیوسته شد
 یونانیان آن را رود استرخواند و آن بلاد که در جابن ستر واقع است دینه و سینه کو بند و بلاد سینه
 که بر طرف یمن رودخانه دنیوب باشد و مملکت است و آنرا ستر دینه و بقریه گویند و آن اراضی ماقب
 برست سلاطین اسلامول ستر گشت و بلاد سینه که بر طرف یسار دنیوب واقع است چهار مملکت است از قبیل
 و طرنتلوانیه و این پرده تحت فرمان حاکم متقری در آمد و مؤلفه اویته و و آلیشه هم بر زیر فرمان ملوک اسلامول
 پنجم ریش و سیدانیه و قریش است و ایک شهر قطنین در کنار ریش واقع است و سیدانیه شهر است
 در مملکت ماکا دونه که مولد اسکندر یونانی است آنرا سندن نیز گویند و آن مملکت را معترب کرده مقدونیه
 و ماکدونه خوانند و شهریش و آرشا و آرسن که از بلاد و امصار یونان است در قریش بوده و این
 مملکت چون بتصرف عثمانی در آمد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد مردم ایلی نام نهادند با جمله در بلاد و
 مردم هزار و صد و نود و هشت شهر قریه و آبادانی کوچک و بزرگ بوده و دیگر مملکت اسپانول است و آن در
 اراضی مغرب است از کیسوی کوستان پترین و از کیسوی بریای مذکورترین و از دو جانب به بحر تنگت یک
 پیونده غنطس آن اراضی را سه بهره ساحل اول لوسیینه که اکنون مملکتی جداگانه است و آن را
 پورتعال خوانند دوم چکه و آن اراضی قریه و آند لوسیینه است سیم تره کاتین میرانست و محال قلیشه
 و استیری و یسکی و توری و بیان و دوزگنیز و مریشه و لیشه و آرشان در این قسمت است و دارالملک
 آنرا بنام مملکت خوانده تر قانیه گفتند پس بعد از مردم آن مملکت بجلادت و دلادری بلند آوازه بود
 سیرین و آزرگن شیرین و استیرین نام آن قابل بود و در آن مملکت سیصد و شصت شهر و دیه و قریه
 بوده است دیگر مملکت فرانس است که اسم آن در قدیم ایلام کال بوده و ایشان زن و فرزند و آرمینا

وقایع بعد از بسطو آدام تا هجرت

هنگام حاجت قربانی میگردید چون نوبت سلطنت به تیریس وکلادیس رسید این رسم از میان ایشان برداشته بجهت آن مملکت مثل است بر بلادی که ما بن گوستان پرتیز و الف در و دهانه زمین دریا واقعست و آن اراضی شش مملکت بود اول تریباست دوم آگوتین سیم شیکت چهارم میان پنجم شیکت ششم جرمن هلسا و جرمن سفلی و بلاد لوقیر تیرت و تیننالت و قلندرز و پرتیان غیر ضمیمه آن ممالک بودند و هزار و دویست شهر و ده و مزرعه و آبادانی در این مملکت بود و این بلاد را مصلح امصار آن مملکت است که هنوز آبادان است شرفال که همان کالی باشد و مرسینیز و آریس و نیز میز و تربان و طائوس و پوریش و آتون دیگر و شینه و یونان و تفریس و طروز و دیگر جزیره برین است که مشهور با ممالک استان باشد و سمت آن اراضی را در وقت قبضه جولیس مرقوم دهمین در عنوان تاریخ انگلیس در آن مملکت چهارم سلسله نامور بوده که از میان قبایل که در انگلند سکون داشتند بلند آوازه بودند اول سلسله پنجمی که در طرف غربی آن ارض بودند دوم سلسله پنجمی که در طرف شمال بودند سیم سلووز که در جنوب بودند چهارم آی سیتی که در شرق آن اراضی سکون داشتند و در قدیم این جزیره محل تجارت بود و حکام آنجا در شهر یازک نشین داشتند و دیگر ممالک شرقی سفلی است که آنرا آئینه تینا ریمینا میدند و آن ممالک ما بین دریای قرادک و آقی دکنز است و از رود قرابت تا زمین فرنگستان اتصال دارد مثل برپانصد شهر و ده بزرگ و کوچک بوده و اکنون خراب و ویران است چنانکه اندکی بجای مانده و آن ممالک شرقی روم را که از ابرز که تا رود گنر بوده چنانکه در متن ذکر استان نیز از این بهره است رومن آئینه تینا میدند و ممالک یونان نیز جمیعاً شرق زمین میگفتند و دیگر پست المقدس و شام و وادی اقل عربستان است که طول آن از رود فرات تا ساحل بحر عمان است و دیگر مملکت مغرب است که سصد شهر منظم در آن بود که همه مطیع کرتج بودند آن جمله دولت کرتج تحت حکومت روم آمد و مملکت مصر نیز از این جمله است که بسبب رود نیل که از پانصد میل راه در میرسد آبادی یافته و دیگر جزیرهای دریای مدیترانه است و جزیره کارشنگ که سولدا امپراطور ناپلیون بوده چنانکه مذکور خواهد شد و جزیره ستر دینه و جزیره سیسی و جزیره اسپرس و جزیرهای یونان است که بر یک محل سلطنت در وقت بوده پس طول ناکت روم از ساحل بحر جنوبی تا رود فرات زیاده از سه هزار میل بوده است و عرضش از دیوار آنتانیش که شمالی و ولایت دلیه است تا بکوه اطلس زیاده از دو هزار میل بود و این اراضی از پست و چهار درجه عرض شمالی تا پنجاه و شش درجه باشد و کلاً سه گز و یکصد هزار میل در میل است و اخطس خراج متقرر داشت که هر ساله عمال این ممالک انفاذ حضرت میداشتند از جمله از ممالک شرقی روم یکصد و سی و پنج میان در هم که تجارت از چهار میان و نیم وجه انگلش باشد حضرت قیصر میرسید و تومان انگلش را در این زمان دو با جا قلوخو اند پس حاصل خراج ممالک شرقی روم پیچیده کرد و با جا قلوخو اید بود و خراج مملکت مصر پنج گز و رومان وجه انگلش بود و دخل فرانسه سیصد و سیصد بود و این بر دو بسبب زراعت و خلاصت بسیار فرودنی گشت و خراج ممالک مغرب نخست باسم پیکش هر سال بیست گز و رومان پول انگلش بود چون دولت کرتج و مغرب بد رستی مغلوب روم شد

و در این ممالک که در طرف غربی آن ارض بودند دوم سلسله پنجمی که در طرف شمال بودند سیم سلووز که در جنوب بودند چهارم آی سیتی که در شرق آن اراضی سکون داشتند و در قدیم این جزیره محل تجارت بود و حکام آنجا در شهر یازک نشین داشتند و دیگر ممالک شرقی سفلی است که آنرا آئینه تینا ریمینا میدند و آن ممالک ما بین دریای قرادک و آقی دکنز است و از رود قرابت تا زمین فرنگستان اتصال دارد مثل برپانصد شهر و ده بزرگ و کوچک بوده و اکنون خراب و ویران است چنانکه اندکی بجای مانده و آن ممالک شرقی روم را که از ابرز که تا رود گنر بوده چنانکه در متن ذکر استان نیز از این بهره است رومن آئینه تینا میدند و ممالک یونان نیز جمیعاً شرق زمین میگفتند و دیگر پست المقدس و شام و وادی اقل عربستان است که طول آن از رود فرات تا ساحل بحر عمان است و دیگر مملکت مغرب است که سصد شهر منظم در آن بود که همه مطیع کرتج بودند آن جمله دولت کرتج تحت حکومت روم آمد و مملکت مصر نیز از این جمله است که بسبب رود نیل که از پانصد میل راه در میرسد آبادی یافته و دیگر جزیرهای دریای مدیترانه است و جزیره کارشنگ که سولدا امپراطور ناپلیون بوده چنانکه مذکور خواهد شد و جزیره ستر دینه و جزیره سیسی و جزیره اسپرس و جزیرهای یونان است که بر یک محل سلطنت در وقت بوده پس طول ناکت روم از ساحل بحر جنوبی تا رود فرات زیاده از سه هزار میل بوده است و عرضش از دیوار آنتانیش که شمالی و ولایت دلیه است تا بکوه اطلس زیاده از دو هزار میل بود و این اراضی از پست و چهار درجه عرض شمالی تا پنجاه و شش درجه باشد و کلاً سه گز و یکصد هزار میل در میل است و اخطس خراج متقرر داشت که هر ساله عمال این ممالک انفاذ حضرت میداشتند از جمله از ممالک شرقی روم یکصد و سی و پنج میان در هم که تجارت از چهار میان و نیم وجه انگلش باشد حضرت قیصر میرسید و تومان انگلش را در این زمان دو با جا قلوخو اند پس حاصل خراج ممالک شرقی روم پیچیده کرد و با جا قلوخو اید بود و خراج مملکت مصر پنج گز و رومان وجه انگلش بود و دخل فرانسه سیصد و سیصد بود و این بر دو بسبب زراعت و خلاصت بسیار فرودنی گشت و خراج ممالک مغرب نخست باسم پیکش هر سال بیست گز و رومان پول انگلش بود چون دولت کرتج و مغرب بد رستی مغلوب روم شد

و در این ممالک که در طرف غربی آن ارض بودند دوم سلسله پنجمی که در طرف شمال بودند سیم سلووز که در جنوب بودند چهارم آی سیتی که در شرق آن اراضی سکون داشتند و در قدیم این جزیره محل تجارت بود و حکام آنجا در شهر یازک نشین داشتند و دیگر ممالک شرقی سفلی است که آنرا آئینه تینا ریمینا میدند و آن ممالک ما بین دریای قرادک و آقی دکنز است و از رود قرابت تا زمین فرنگستان اتصال دارد مثل برپانصد شهر و ده بزرگ و کوچک بوده و اکنون خراب و ویران است چنانکه اندکی بجای مانده و آن ممالک شرقی روم را که از ابرز که تا رود گنر بوده چنانکه در متن ذکر استان نیز از این بهره است رومن آئینه تینا میدند و ممالک یونان نیز جمیعاً شرق زمین میگفتند و دیگر پست المقدس و شام و وادی اقل عربستان است که طول آن از رود فرات تا ساحل بحر عمان است و دیگر مملکت مغرب است که سصد شهر منظم در آن بود که همه مطیع کرتج بودند آن جمله دولت کرتج تحت حکومت روم آمد و مملکت مصر نیز از این جمله است که بسبب رود نیل که از پانصد میل راه در میرسد آبادی یافته و دیگر جزیرهای دریای مدیترانه است و جزیره کارشنگ که سولدا امپراطور ناپلیون بوده چنانکه مذکور خواهد شد و جزیره ستر دینه و جزیره سیسی و جزیره اسپرس و جزیرهای یونان است که بر یک محل سلطنت در وقت بوده پس طول ناکت روم از ساحل بحر جنوبی تا رود فرات زیاده از سه هزار میل بوده است و عرضش از دیوار آنتانیش که شمالی و ولایت دلیه است تا بکوه اطلس زیاده از دو هزار میل بود و این اراضی از پست و چهار درجه عرض شمالی تا پنجاه و شش درجه باشد و کلاً سه گز و یکصد هزار میل در میل است و اخطس خراج متقرر داشت که هر ساله عمال این ممالک انفاذ حضرت میداشتند از جمله از ممالک شرقی روم یکصد و سی و پنج میان در هم که تجارت از چهار میان و نیم وجه انگلش باشد حضرت قیصر میرسید و تومان انگلش را در این زمان دو با جا قلوخو اند پس حاصل خراج ممالک شرقی روم پیچیده کرد و با جا قلوخو اید بود و خراج مملکت مصر پنج گز و رومان وجه انگلش بود و دخل فرانسه سیصد و سیصد بود و این بر دو بسبب زراعت و خلاصت بسیار فرودنی گشت و خراج ممالک مغرب نخست باسم پیکش هر سال بیست گز و رومان پول انگلش بود چون دولت کرتج و مغرب بد رستی مغلوب روم شد